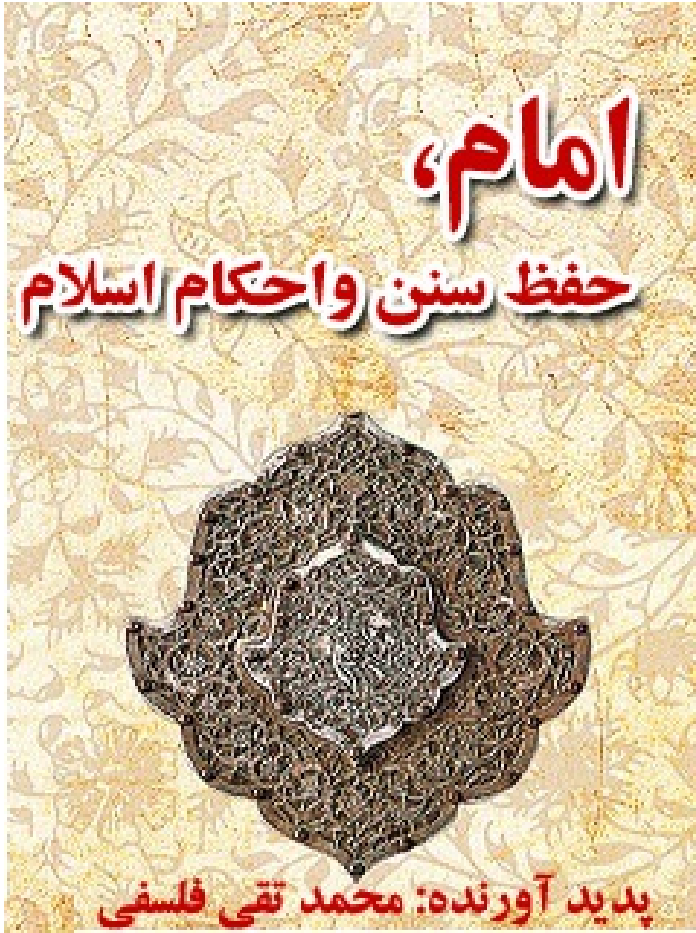


سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام، حفظ سنن و احکام اسلام

نویسنده:

محمد تقی فلسفی

ناشر چاپی:

کنگره جهانی حضرت رضا(ع)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	امام، حفظ سنن و احکام اسلام
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۷	علل تشریع امامت
۸	نظارت بر حسن اجرای قانون
۹	ضرورت و لزوم وجود حکومت
۱۱	درباره‌ی قانون
۱۱	درباره‌ی حکومت
۱۳	توضیح مطلب
۱۴	نگهبانی از دین
۱۶	دموکراسی غربی و نقائص آن
۲۰	نقش ائمه در مقابل منافقین
۳۴	پاورقی

امام، حفظ سنن و احکام اسلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام، حفظ سنن و احکام اسلام، فلسفی، محمد تقی. بر گرفته از مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام مشخصات نشر: [مشهد]: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، انتشارات، ۱۳. مشخصات ظاهری: ج. فروست: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام؛ ۲۲. وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری. یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد سوم، ۱۳۶۸. یادداشت: ص. ع به انگلیسی: A collection of the articles presented at the second world congress of Imam Reza (p. b. u. h). یادداشت: عنوان روی جلد: مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام ۱۳۶۵ □. ش. یادداشت: کتابنامه. عنوان روی جلد: مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام ۱۳۶۵ □. ش. موضوع: علی بن موسی علیهما السلام، امام هشتم، ۱۵۳؟ - ۲۰۳ ق. - - کنگره ها رده بندی کنگره: BP۴۷ / ک ۱۳۶۵ ۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷ شماره تابشناسی ملی: ۶۶ - ۵۴۱

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم امامت در آیین مقدس اسلام منصبی است الهی و مقامی است بسیار رفیع که از طرف حضرت باری تعالی به افرادی اعطا گردیده است که در جمیع جهات شایسته و لایق آن بوده‌اند. امام، در شأن والای امامت دارای صفات و مزایای اختصاصی است و هر یک از آن صفات در وظیفه‌ی امامت و برای ایصال مردم به سر منزل سعادت سهمی مهم و شایان دارد. برای آن که افراد باایمان امام را بهتر بشناسند و به قدر استعداد خویش به مقام معنوی امام آگاهی یابند اولیای گرامی اسلام پیرامون تمام آن جهات مبسوط سخن گفته و علمای حدیث، اخبار مربوط به هر یک از آن جهات را گردآوری نموده و به صورت بابی مستقل در کتب حدیث آورده‌اند. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیز چندین قسمت از مزایا و خصایص امام را ضمن حدیث مفصلی برای عبدالعزیز بن مسلم توضیح داده و در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌شود. «إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْخَلَّةَ مَرْتَبَةً [صفحه ۲۸۴] ثَالِثَةً وَفَضِيلَةً شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ وَإِذْ ابْتُلِيَ إِبْرَاهِيمُ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ الْخَلِيلُ سُرُورًا بِهَا: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ [۱] فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامِيَّةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [۲]. «امامت، منصب و مقام سومی است که باری تعالی بعد از نبوت و خلت به حضرت ابراهیم اختصاص داده است این برتری، شرافتی است که به وی اعطا نموده و نامش را بلند آوازه ساخته است [موقعی که ذات مقدسش ابراهیم را به کلماتی آزمایش نمود و او از عهده‌ی امتحان به خوبی برآمد. فرمود: من تو را برای مردم امام قرار دادم ابراهیم از روی بهجت و خرسندی از پیشگاه الهی درخواست نمود که ذریه‌ی مرا نیز به این منصب مفتخر فرما از طرف باری تعالی پاسخ آمد که عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.] حضرت رضا علیه السلام فرمود این آیه امامت هر ظالمی را تا قیام قیامت ابطال فرمود.» «الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَالذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ» [۳]. «امام، امین خدا در زمین او است، امام حجت الهی بر بندگان و خلیفه او در بلاد است. امام دعوت کننده‌ی مردم به سوی خدا و مدافع از حریم الهی است.» «الامام مطهر من الذنوب، مبرء من العيوب، مخصوص بالعلم» [۴]. «امام، از گناه پاک و از عیوب و نقایص مبری و منزّه است و از جهت علمی وضعی مخصوص به خود دارد.» «الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ... مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ وَلَمَّا اكْتَسَبَ بِلِ احْتِصَاصٍ مِنَ الْمُتَفَضِّلِ الْوَهَّابِ» [۵]. «امام وحید دهر و یگانه‌ی زمان خویشتن است. دارای فضایل و برتریهای اختصاصی است فضایی که نه خودش از پی آن رفته و نه از کسی آموخته است [صفحه ۲۸۵] بلکه آن فضایل و کمالات را خداوند وهاب به وی

بخشیده است.» «وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ لِلْأُمُورِ عِبَادِهِ شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ وَأَوْدَعَ قَلْبَهُ بِنَايِعِ الْحِكْمَةِ وَأَطْلَقَ عَلَى لِسَانِهِ فَلَمْ يَغَيَّ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ وَلَمْ تَجِدْ فِيهِ غَيْرَ صَوَابٍ فَهُوَ مُوَفَّقٌ مُسَيِّدٌ مُؤَيَّدٌ قَدْ آمَنَ مِنَ الْخَطَا وَالزَّلَلِ خَصَّهُ بِذَلِكَ لِيَكُونَ ذَلِكَ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ شَاهِدًا عَلَى عِبَادِهِ فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلَى مِثْلِ هَذَا فَيَخْتَارُونَهُ فَيَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ.» [۶]. «موقعی که خداوند شخصی را برای اداره‌ی امور بندگان خود انتخاب می‌نماید به وی شرح صدر عنایت می‌کند، چشمه‌هایی از حکمت در دلش قرار می‌دهد و به زبانش جاری می‌سازد. از آن پس در جواب هیچ سؤالی عاجز نمی‌ماند و در پاسخ هایش سخن غیر صحیح یافت نمی‌شود او در پرتو تأییدات و توفیقات الهی مصون از خطا و لغزش است. خداوند امام را به این صفات اختصاص داده تا بر مخلوق او حجت و گواه باشد آیا مردم قدرت گزینش چنین انسانی را برای امر امامت دارند تا انتخابش نمایند و منتخب آنان واجد این مزایا و صفات باشد؟» روات حدیث از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام درباره‌ی امر امامت و دیگر مسائل اسلامی اخبار زیادی نقل نموده‌اند و یکی از آنان فضل بن شاذان است. بطوری که در کتب رجال حدیث آمده فضل بن شاذان نیشابوری از فقها و متکلمین امامیه است و درباره اش گفته‌اند: قدر و منزلت او بالاتر از این است که توصیف شود. او کتابهای بسیاری در مباحث گوناگون نوشته و احادیث زیادی در مسائل مختلف از وی نقل شده است از جمله آثار او مجموعه عللی است که درباره‌ی بعضی از احکام دینی و مقررات اسلامی از وی به جای مانده و شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب عیون اخبار الرضا آن را نقل نموده و در پایان [صفحه ۲۸۶] آن مجموعه، از قول فضل بن شاذان چنین آمده است. حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ قُلْتُ لِلْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ لَمَّا سَمِعْتُ مِنْهُ هَذِهِ الْعِلَلَ «أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْعِلَلِ الَّتِي ذَكَرْتَهَا عَنِ الْأَسْتَبْطَاءِ وَالْأَسْتِخْرَاجِ وَهِيَ مِنْ نَتَائِجِ الْعَقْلِ أَوْ هِيَ مِمَّا سَمِعْتَهُ وَرَوَيْتَهُ فَقَالَ لِي مَا كُنْتُ لَاَعْلَمُ مُرَادَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا فَرَضَ وَلَا مُرَادَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِمَا شَرَعَ وَسَنَّ وَلَا أَعْلَلُ ذَلِكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي بَلْ سَمِعْنَا مِنْ مُوَلَّائِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَرْءَ بَعِيدَ الْمَرَّةِ وَالشَّيْءَ بَعْدَ الشَّيْءِ فَجَمَعْتُهَا فَقُلْتُ فَأُحَدِّثُ بِهَا عَنْكَ عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ نَعَمْ.» [۷]. «عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه‌ی نیشابوری حدیث نموده که گفت: وقتی از فضل بن شاذان مجموعه علل را شنیدم به او گفتم آیا عللی را که ذکر نموده‌ای از نتایج استنباط و استخراج عقلی است یا آنها را از امام علیه السلام شنیده‌ای؟ فضل بن شاذان پاسخ داد: من از اراده‌ی الهی نسبت به چیزهایی که بر مردم واجب نموده آگاه نیستم همچنین نمی‌دانم رسول گرامی از تشریع مقررات چه اراده‌ای داشته است و من این علل را از پیش خود نگفته‌ام بلکه آنها را قسمت به قسمت در دفعات متعدد از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام شنیده‌ام و آنها را به این صورت جمع آوری نموده‌ام. به فضل بن شاذان گفتم با این توضیح که دادی آیا من مجازم این علل را به روایت شما از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل نمایم؟ پاسخ داد بلی.»

علل تشریع امامت

در مجموعه‌ای که از فضل بن شاذان پیرامون علل بعضی از احکام و [صفحه ۲۸۷] مقررات اسلامی رسیده امر امامت و گزینش امام نیز تحت عنوان جعل اولی الامر و لزوم طاعتش مورد سؤال قرار گرفته و در پاسخ سه علت ذکر شده است: علت اول: ناظر به زنده نگاهداشتن احکام الهی در جامعه‌ی مسلمین و جلوگیری از شیوع گناه و ناپاکی به وسیله‌ی اجرای حدود است. علت دوم: ناظر به جامعه شناسی و ضرورت وجود حکومت در تمام اقوام و ملل به منظور حفظ امنیت داخلی و جنگ با مهاجمین و بیگانگان است. علت سوم: ناظر به دفاع از فرهنگ سعادت بخش اسلام و مصون داشتن آن از دستبرد منافقین و معاندین است. و چون علل مذکور حاوی مطالب متعدد و روشنگر وظایفی است که از طرف حضرت باری تعالی به عهده‌ی ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام محول گردیده است در این مقاله هر یک از آن علل با استشهاد از روایات رسول اکرم و دیگر ائمه‌ی معصومین علیهم السلام مورد بحث و

بررسی قرار می گیرد. ضمناً خاطرنشان می گردد که علت اول و دومی که برای جعل اولی الامر ذکر شده ناظر به تنظیم امور مسلمین در شؤون مختلف اجتماعی و حفظ استقلال کشور اسلام است اما در علت سوم، جعل اولی الامر بدین منظور معرفی شده که امام اساس اسلام را از ویران سازی معاندین مصون دارد، تبلیغات ضد اسلامی آنان را خنثی نماید و نگذارد بدعت گذاران چیزی را به نام دین بر احکام و سنن الهی بیفزایند یا گروه ضد دین نتواند چیزی از آن بکاهند و چون علت سوم به مراتب از علت اول و دوم مهتر است لذا علت سوم عنوان تمام مقاله قرار داده شده به علاوه برای توضیح مطلب لازم [صفحه ۲۸۸] بود علت سوم بیش از علت اول و دوم مورد بحث و بررسی قرار گیرد. فضل بن شاذان در مجموعه عللی که از سخنان حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام استفاده نموده مسأله‌ی امامت و گزینش اولی الامر را به صورت پرسش و پاسخ این چنین طرح نموده است.

نظرات بر حسن اجرای قانون

«فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: فَلِمَ جَعَلَ أُولَى الْأَمْرِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ؟ قِيلَ: لِغَلَلِ كَثِيرٍ مِنْهَا أَنَّ الْخَلْقَ لَمَّا وَقَفُوا عَلَى حَيْدٍ مَخْدُودٍ وَ أَمَرُوا أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا ذَلِكَ الْحَيْدَ لِمَا فِيهِ مِنْ فَسَادِهِمْ لَمْ يَكُنْ يَثْبُتُ ذَلِكَ وَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِأَنْ يَجْعَلَ عَلَيْهِمْ فِيهِ أَمِينًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ التَّعَدَّى وَ الدُّخُولِ فِي مَا خَطَرَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ [كَذَلِكَ] لَكَانَ أَحَدٌ لَا يَتْرُكُ لِمَذَبَتِهِ وَ مَنْفَعَتِهِ لِفَسَادٍ غَيْرِهِ فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ» [۸]. «اگر کسی به صورت سؤال بگوید: چرا خداوند برای مردم جعل اولی الامر فرموده و مسلمین را به اطاعت آنان مکلف و مأمور ساخته است؟ در پاسخ گفته می شود این کار علل بسیار دارد. از جمله علل جعل اولی الامر این است که وقتی مردم در حد و مرز معینی توقف داده شدند و امر شد که از حد تعیین شده فراتر نروند زیرا تجاوز از حد مقرر به فساد و تباهی آنان می انجامد. این امر حیاتی یعنی رعایت حدود، تثبیت نمی شد و قوانین برپا نمی گردید مگر آن که امینی بر مردم گمارده شود که از تعدی و تجاوزشان بازدارد و نگذارد در منطقه‌ی ممنوعه وارد شوند چه اگر این کار تحقق نمی یافت هیچ کس بطور طبیعی حاضر نبود لذت و سود خویشتن را به رعایت زبان و فساد گران ترک گوید از این رو حضرت باری تعالی برای آنان [صفحه ۲۸۹] سرپرستی قرار داد که مانع فسادشان گردد و حدود الهی را که قوانین کیفری شرع مقدس است در مورد بزهکاران به موقع اجرا بگذارد.» تعدیل غرایز و تحدید شهوات و تمایلات نفسانی در زندگی اجتماعی انسانها یک ضرورت قطعی و اجتناب ناپذیر است خواه انسانهای جامعه از افراد طالب انسانیت باشند و بخواهند از کرایم اخلاق و سجایای انسانی برخوردار گردند و خواه از کسانی باشند که هدفشان در دنیا لذت گرایی است و می خواهند هرچه بیشتر غرایز حیوانی را اعمال نمایند و از خوشی و کام گاری فزونتر بهره مند گردند. گروه اول که طالب انسانیتند و می خواهند به اخلاق انسانی متخلق شوند و از تعالی معنوی و کمال روحانی برخوردار باشند باید حتما خواهش های ضد انسانی را در نهاد خود سرکوب کنند، هواهای غیر مشروع را واپس زنند و از صراط مستقیم حق و فضیلت قدمی فراتر نروند تا به هدف عالی خویش دست یابند و این خود معنی تبدیل غرایز و تحدید شهوات است. گروه دوم نیز که هدفشان در زندگی جلب لذایت و اقتناع شهوات است زمانی به خواسته های خویش نایل می شوند و به خوشی و کامیابی هرچه بیشتر دست می یابند که محیط شان امن و خاطرشان آرام باشد و امنیت و آرامش به دست نمی آید مگر آن که اعضای جامعه از تمایلات ضد اجتماعی خود چشم پیوشند، برای ارضای شهوت جنسی، مزاحم زنان و دختران مردم نشوند، به تحریک حب مال به اموال دگران تجاوز نمایند، برای اقتناع هوا و تمایلات خویشتن دست تعدی به حقوق دیگران نگشایند و جامعه را دچار اختلال و بی نظمی نسازند و این نیز معنی ضرورت تعدیل [صفحه ۲۹۰] غرایز و تحدید تمایلات در زندگی اجتماعی است. عاملی که حدود ارضای غرایز را تعیین می کند و خواهش های روا را از ناروا تمیز می دهد قانون است اما قانون به تنهایی نمی تواند نظم را در جامعه برقرار سازد و مردم را به وظیفه شناسی و ادار نماید زیرا اقویا و زورمندان برای رعایت قانون و مصلحت اجتماع از شهوات و لذایذ غیر قانونی خود چشم پوشی نمی کنند و در راه کامیابی و نیل به اهداف مادی خویش از تعدی به این و آن

خودداری نمی نمایند از این رو در جامعه حکومتی لازم است که با قدرت، قوانین را به موقع اجرا بگذارد و افراد مختلف را به کیفر قانونی برساند. ملاحظه می کنید اولین علتی را که در سخن فضل بن شاذان به نقل از حضرت رضا علیه السلام در جعل اولی الامر آمده این است که او در حسن اجرای قانون نظارت کند، مردم را از تعدی و تجاوز بازدارد، مانع فساد و تباهی جامعه گردد و قوانین کیفری را در مورد مجرمین و متخلفین اجرا نماید و این کارها از جمله امور مربوط به حکومت الهی در اسلام است. حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در حدیث دیگری همین امور را با عباراتی مشابه درباره‌ی امام بیان نموده است. «إِلَامًا يُحْلَلُ حَلَالُ اللَّهِ وَ يُحَرَّمُ حَرَامُهُ وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ» [۹]. «امام از موضع قدرت و در مقام حکومت اسلامی به مقررات دینی جامعه‌ی تحقق می‌پوشد، حلال خدا را بر مسلمین مباح و روا می‌دارد، حرام الهی را در جامعه ناروا و ممنوع اعلام می‌نماید، قوانین جزائی را به موقع اجرا می‌گذارد، [صفحه ۲۹۱] افراد متخلف را کیفر می‌دهد و از حریم دین خدا دفاع می‌نماید.» علی علیه السلام نیز در خلال یکی از خطبه‌ها اجرای قوانین و سنن اسلامی و اقامه‌ی حدود و مجازات گناهکاران را از جمله وظایف اساسی امام بیان نموده است: «إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاقُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَالْإِحْيَاءُ لِلشُّنَّةِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا وَ إِصْدَارُ الشُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا» [۱۰]. «امام در جامعه‌ی مسلمین مسؤولیتی ندارد جز آنچه که پروردگار به عهده اش گذارده است. او مکلف است مردم را موعظه کند، در خیر و صلاح آنان کوشا باشد، سنت الهی را زنده نگاه دارد، حدود الهی را در مورد گناهکارانی که مستحق حد شرعی هستند به موقع اجرا بگذارد و سهام صاحبان حق را از بیت المال به آنان ایصال دارد.»

ضرورت و لزوم وجود حکومت

«وَمِنْهَا أَنَّا لَا نَجِدُ فَرْقَةً مِنَ الْفِرْقِ وَلَا مَلَّةً مِنَ الْمِلَلِ بَقُوا وَ عَاشُوا إِلَّا بِقِيَمٍ وَ رَيْسٍ لِمَا لَا يَدُّ لَهُمْ مِنْهُ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا فَلَمْ يَجْزُ فِي حَكْمِهِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتَرَكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَدُّ لَهُمْ مِنْهُ وَ لَا قَوَامَ لَهُمْ إِلَّا بِهِ فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عِدُوَّهُمْ وَ يُقَسِّمُونَ بِهِ فَيْتَهُمْ وَ يُقِيمُ لَهُمْ جُمُعَتَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ يَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ» [۱۱]. دومین علتی که در کلام فضل بن شاذان از قول حضرت رضا علیه السلام در جعل اولی الامر آمده است: [صفحه ۲۹۲] «ما در طول تاریخ بشر نمی‌یابیم طایفه‌ای از طوایف بشری و حمله دینی از امم متدین جهان که باقی و پایدار مانده و به زندگی اجتماعی خویش ادامه داده باشند مگر آن که دارای حکومت و سرپرستی بوده‌اند و از ناحیه‌ی آن سرپرست ضروریات دینی و دنیوی آنان که مربوط به شأن حکومت بوده تامین گردیده است.» پس با توجه به این ضرورت، در حکمت آفریدگار حکیم روا نیست ملت مسلمان را که حمله‌ی دین و پیرو قرآن شریف او هستند به حال خودشان رها کند و برای آنان رئیس و فرماندهی تعیین ننماید با آن که خود می‌دانند وجود حکومت برای امت متدین ما ضروری است و بدون آن پایدار و برقرار نمی‌مانند. چه با حسن تدبیر و تحت فرماندهی او می‌توانند با دشمنان خویش پیکار کنند و بیت المال را عادلانه بین خود تقسیم نمایند. حکومت گزیده الهی جمعیت و جماعت مسلمین را برپا می‌دارد و نمی‌گذارد ظالمشان بر مظلوم شان ستم نماید. در علت دومی که برای جعل اولی الامر ذکر شده مطالب متعددی آمده است و اولین مطلب وجود حکومت برای ادامه‌ی زندگی و پایدار ماندن جامعه بشری است و این از دو جهت قابل بحث است. یکی آنکه آیا وجود حکومت برای بقای اجتماع، امری است لازم و ضروری یا نه؟ دوم آن که در صورت لزوم آیا در گذشته و حال تمام ملل و اقوام جهان دارای حکومت بوده و این ضرورت تحقق عینی داشته است یا نه؟ پاسخ این هر دو سؤال از دیدگاه روایات دینی و سخنان اولیای گرامی اسلام مثبت است و در این جا بطور نمونه برای استشهاد، به بعضی از آن روایات اشاره می‌شود. [صفحه ۲۹۳] عن علی علیه السلام قال: «وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ - يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يُبْلَغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ - وَ يُجْمَعُ بِهِ - الْفَقَاءُ وَ يَقَاتُلُ بِهِ الْعَدُوُّ - وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى - حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ» [۱۲]. علی علیه السلام فرمود: «جوامع بشری ناگزیرند از این که امیر و فرمانروایی داشته باشند خواه آن فرمانروا شخصی صالح و نیکوکار باشد خواه ناصالح و بدکار چه او با

امنیتی که در حوزه حکومتی خود برقرار می‌سازد افراد متدین به وظایف ایمانی و انسانی خود عمل و اشخاص کافر که هدفشان در زندگی کامکاری است از لذا ید بهره مند می‌گردند خداوند با وجود حکومت حافظ امنیت، افراد را به اجل مقدر شان می‌رساند، به وسیله‌ی او مالیات جمع آوری می‌شود، به فرماندهی او پیکار با دشمن عملی می‌گردد، با مراقبت او امنیت طرق و شوارع تامین خواهد شد و با قدرت حکومت حقوق ضعیف از قوی گرفته می‌شود و خلاصه در پرتو امنیت نیکوکاران به آسایش می‌رسند و از تعدی و تجاوز بدکاران راحت می‌شوند.» عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يَسْتَعْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةِ يَفْرَعُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتِهِمْ فَإِنْ عِيدُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا فَقِيهِ عَالِمٍ وَرَعَ وَ أَمِيرٌ خَيْرٌ مُطَاعٍ وَ طَبِيبٌ بَصِيرٌ ثَقَدٌ» [۱۳]. امام صادق علیه السلام فرمود: «تمام جوامع بشری به سه گروه نیاز دارند و برای تنظیم امور دنیا و آخرت خویش باید از آنان یاری بخواهند اول، به فقهی احتیاج دارند که از علم و آگاهی و همچنین از ورع و تقوا برخوردار باشد دوم، به فرمانروا و حکومتی نیاز دارند که خیرخواه جامعه باشد و مردم او امرش را مورد اطاعت و اجرا قرار دهند سوم به طبیی نیاز دارند که در امر پزشکی بصیر و آگاه بوده، به علاوه مورد وثوق و اطمینان مردم باشد و [صفحه ۲۹۴] و اگر اهالی هر یک از بلاد فاقد این سه گروه بودند زندگی آنان منحل است و همانند وحشیان امرار حیات می‌نمایند. عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: «الْإِمَامُ الْجَائِزُ خَيْرٌ مِنَ الْفِتْنَةِ فَكُلُّ لَا خَيْرَ فِيهِ» [۱۴]. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پیشوا و زمامدار جائز و ستمکار بهتر از فتنه و فساد است گرچه این هر دو فاقد خیر و خوبی هستند.» گویی رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث می‌خواهد بفرماید وجود حکومت ظالم که می‌تواند با ایجاد امنیت، فتنه و فساد را براندازد و جامعه را از هرج و مرج مصون دارد بهتر از آن است که حاکم ظالم نباشد و فتنه و فساد، شایع شود، قتل و غارت همه جا را فراگیرد و مردم در ناامنی و تشویش خاطر به سر برند با آن که نه حاکم ظالم خوب است و نه فتنه و فساد. این چند روایت و روایات دیگری همانند اینها به سؤال اول پاسخ مثبت می‌دهد و ضرورت حکومت را برای ایجاد نظم و رفع فتنه و فساد تایید می‌نماید. اما پاسخ سؤال دوم نیز مثبت است چه طبق گفته‌ی فضل بن شاذان به نقل از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در بیان علت دوم جعل اولی الامر صریحا آمده است که در طول قرون و اعصار، هر جا طایفه‌ای از طوایف بشری یا امتی از حمله‌ی دین به هر عنوانی گرد هم آمده و جامعه‌ای تشکیل داده‌اند اگر پایدار و برقرار مانده و با گذشت سالها یا قرن‌ها از میان نرفته‌اند [صفحه ۲۹۵] در پرتو حکومتی بوده که نظم را در آن جامعه برقرار ساخته است و ما نمی‌توانیم طایفه یا امتی را که بدون حکومت باقی مانده و به حیات اجتماعی خویش ادامه داده باشند. مطلبی را که اولیای گرامی اسلام در قرون پیشین پیرامون ضرورت حکومت برای ملل و اقوام بشری بیان نموده و تحقق عینی آن را نیز خاطرنشان ساخته‌اند امروز اکثریت قریب به اتفاق جامعه شناسان دانشمند آن را در کتابهای خود آورده و هم اکنون در دانشکده‌های جامعه شناسی جزء برنامه‌های درسی دانشجویان قرار داده‌اند و در این جا برای مزید اطلاع خوانندگان به چند جمله کوتاه اشاره می‌شود. «نظم یکی از ضروریات هر جامعه است زیرا هیچ اجتماعی بدون نظم قابل دوام نخواهد بود. کلیه‌ی جوامع انسانی دارای یک نوع حکومتی هستند که به وسیله‌ی آن روابط بین افراد تنظیم و منافع جامعه تامین می‌گردد البته نوع حکومت برحسب این که جامعه‌ای ضعیف و عقب مانده باشد یا متشکل و مترقی فرق می‌کند. برخی از این حکومتها صریح و قابل تشخیص اند و بعضی بغرنج و مبهم با وجود این به آنها نیز حکومت اطلاق می‌گردد. حکومت به عنوان یک نوع وسیله‌ی بازرسی اجتماعی حتی در ابتدایی ترین جوامع بشری هم وجود دارد فقدان ظاهری تشکیل دولتی در برخی از جامعه‌های اولیه عده‌ای از ناظرین را به این فکر انداخته است که جوامعی بدون حکومت هم وجود دارند. بسیاری از جهانگردان و مکتشفین که به فقدان کارمندان و یا دستگاههای حکومتی در بعضی از جوامع برخورد کرده‌اند چنین نتیجه گرفته‌اند که این جامعه‌ها فاقد حکومت بوده‌اند و حال آن که همین جهانگردان به تفصیل قدرت حکیم باشی‌ها را در بازرسی رفتار و اخلاق افراد این جامعه‌ها وصف نموده‌اند غافل از این که همین بازرسی و تسلط، خود نوعی حکومت است» [۱۵]. [صفحه ۲۹۶] در یونان دیروز و اروپای امروز کسانی بوده‌اند که با وضع قوانین و همچنین تشکیل حکومت در جوامع بشری

مخالفت داشته و آن دو را نه فقط لازم و ضروری ندانسته بلکه زاید و نادرست خوانده‌اند زیرا اینان از طرفی درباره‌ی آزادی انسان نظریه‌ی افراطی داشته و می‌گفتند قوانین موضوعه انسانها موجب تحدید آزادی طبیعی بشر است و عقیده داشتند چنین عملی منافی آیین خلقت و مخالف قانون آفرینش است و از طرف دیگر به فطرت پاک انسان بیش از حد اتکا نموده و می‌گفتند آدمی به کشش طبیعی و جاذبه‌ی فطری خود به راستی و درستی گرایش دارد و برای نیل به این هدف هم نیازی به تاسیس حکومت و تشکیل قدرتهای اجرایی نیست. اینان براساس نظریه خود وضع قوانین و تشکیل حکومتها را عملی ناصحیح خوانده و هر دو قسمت را با سخنانی تند مورد انتقاد قرار داده‌اند. ویل دورانت که از دانشمندان نامی و از نویسندگان پراطلاع است پاره‌ای از کلمات آنان را در کتاب خود آورده و برای مزید اطلاع خوانندگان در این جا عین عبارات شان نقل می‌شود.

درباره‌ی قانون

۱ - رسو می‌گوید: قانون، اساس آزادی طبیعی انسان را به نحو مرمت ناپذیری ویران کرده است [۱۶]. ۲ - گودوین مطمئن بود که طبیعت انسانی با فضیلت فطری خود می‌تواند بدون کمک قانون، نظم را نگاه دارد اگر هم قوانین ملغی شود عقل [صفحه ۲۹۷] و خلق و خوی انسان به نحو بی سابقه و بی مانندی می‌شکند [۱۷]. ۳ - امرسن می‌گفت هیچ قانونی در نظر من جز قانون طبیعت خود من محترم نیست و حق آن چیزی است که فقط بر قانون اساسی خود من مبتنی باشد [۱۸].

درباره‌ی حکومت

۱ - نیچه می‌گفت: آن جا که دولت متوقف شود انسانیت آغاز می‌گردد [۱۹]. ۲ - در سالهای ۱۸۴۰ - ۴۸ پرودن نوشت حکومت انسان بر انسان به هر شکلی که باشد نوعی از بنده کردن است. جامعه وقتی در کمال عالی خویش است که نظم را بی احتیاج به دولت مستقر سازد [۲۰] ۳۴۰ - ویلیم موریس در انگلستان احترام خود را به دولت چنین بیان کرد که می‌خواهد روزی را ببیند که در آن ساختمانهای پارلمان جای انباشتن کود برای مدینه فاضله باشد [۲۱]. ویل دورانت این سخنان را از کسانی که با وضع قوانین و تشکیل حکومت در جوامع بشری مخالف بوده‌اند نقل نموده و سپس خود چنین اظهار عقیده می‌شود. «مطمئن باشیم که فلسفه آزادی، معایبی دارد زیرا اولاً تجاوز قوی را به ضعیف در نظر نمی‌گیرد همین تسلط بی رحمانه‌ای که به دولت نسبت می‌دهیم در صورت نبودن دولت بیشتر به چشم می‌خورد و زور گوئی مستقیم با هرج و [صفحه ۲۹۸] مرج بسیار و رنج و آزار فراوان شایع می‌گردد. قسمتی از تمدن، مدیون استقرار نظم و قانونی است که سلطه قوی را بر ضعیف محدود می‌سازد. سستی و ناپایداری قوانین بین المللی بدان جهت است که تجاوز میان دول قوی امری است دائمی و فقط دولتهای ضعیف طالب فضیلتند.» سقراط به اریستی پوس می‌گوید: «اگر در عین زندگی میان مردم خیال می‌کنید بهتر آن است که در اجتماع انسانی نه فرماندهی باشد نه فرمانبری در چنین اجتماعی ظاهراً طولی نمی‌کشد که اقویا و زورمندان راه بنده کردن ضعیفاء را بهتر یاد می‌گیرند» [۲۲]. آنان که وضع قوانین و تشکیل حکومت را در جوامع بشری امری زاید پنداشته و گفته‌اند قوانین طبیعی و فطرت انسانی به تنهایی می‌تواند نظم اجتماعی را برقرار سازد و بدون وجود حکومت جامعه را از تجاوز و تعدی بازدارد واقع بین نبوده و فرضیه‌ی نا صحیحی عرضه نموده‌اند و سخن اینان از حد یک نظریه‌ی غیر قابل قبول تجاوز نمی‌کند و این گفته در گذشته و حال کمترین اثر عملی در اجتماعات بشری نداشته و ندارد. خداوند حکیم آفریدگار بشر است. او به جمیع صفات و مزایای آفریده خود آگاه است، بر تمام فطریات و تمایلات وی احاطه‌ی علمی دارد و می‌داند چه آفریده و از قلم خلقت او چه گذشته است. «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» [۲۳]. «آیا کسی که عالم را آفریده از دقایق آفریده‌های خود بی خبر است؟ با آن که او به تمام خفایای امور آگاهی دارد.» [صفحه ۲۹۹] اگر خالق حکیم انسانها را خود کفا و بی نیاز از قانون و حکومت خلق نموده بود حتماً آنان را در

زندگی به حال خودشان وا می‌گذارد و هرگز پیامبران را برای رهبری و هدایتشان نمی‌فرستاد، کتب سماوی را که حاوی قوانین تشریعی است نازل نمی‌فرمود و انبیا را حاکم بر مردم و ناظر حسن اجرای قوانین و احکام قرار نمی‌داد. ارسال رسل و انزال کتب از طرف حضرت باری تعالی گواه روشنی بر این واقعیت است که بشر به وضع قوانین و حکومتی که مجری قانون باشد نیاز قطعی دارد و بدون این دو، سعادتش تامین نمی‌شود و به کمالی که شایسته‌ی مقام انسان است نایل نمی‌گردد و جمله‌ای که در خلال سخن فضل ابن شاذان از قول حضرت رضا علیه السلام ضمن بیان علت دوم جعل اولی الامر مذکور افتاد و ذیلاً نیز به آن اشاره می‌شود ناظر به همین نکته است. «فَلَمْ يُجْزِ فِي حِكْمِهِ الْحَكِيمِ أَنْ يَتْرَكَ الْخَلْقَ مِمَّا يَغْلُمُ أَنَّهُ لَمَّا يُدَّ [لَهُمْ] مِنْهُ وَ لَا قَوَامَ [لَهُمْ] إِلَّا بِهِ». [۲۴]. «در حکمت خداوند حکیم جایز نیست که مسلمانان را بدون تعیین اولی الامر به حال خودشان واگذارد با آن که می‌داند وجود اولی الامر (فرمانروا) برای مسلمین امری است ضروری و جامعه بدون وجود او قوام و ثبات نخواهد داشت.» سپس فضل بن شاذان پاره‌ای از امور جامعه را که مربوط به شأن حکومت است و قوام مسلمین به آنها بستگی دارد نام می‌برد. «فَيَقَاتِلُونَ بِهِ عَدُوَّهُمْ وَيَقْسِمُونَ بِهِ [فِيهِمْ] وَيُقِيمُ لَهُمْ جُمُعَتَهُمْ وَ جَمَاعَتَهُمْ وَ يَمْنَعُ ظَالِمَهُمْ مِنْ مَظْلُومِهِمْ». [۲۵]. [صفحه ۳۰۰] «به فرماندهی اولی الامر، مسلمین با دشمن خود می‌جنگند و بیت المال را زیر نظر او عادلانه تقسیم می‌نمایند. امام انبوه مسلمین و جماعتشان را برپا می‌دارد و مانع می‌شود از این که ظالم شان بر مظلوم شان ستم کند.» حضرت رضا علیه السلام در حدیث دیگری پیرامون حکومت الهی امام سخن گفته و اداره‌ی امور جامعه مسلمین را از سایر ابعاد توضیح داده است. «بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْفَقْرِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْقَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ» [۲۶]. «تمامیت نماز و زکوة، صیام و حج و پیکار با دشمن به وجود امام است. درآمد بیت المال و صدقات به وسیله‌ی امام تسمیم و تکمیل می‌گردد، حدود و احکام الهی اجرا می‌شود و سرحدات کشور و نواحی دور و نزدیک آن از تجاوز دشمنان و هجوم بیگانگان مصون می‌ماند.» علی علیه السلام نیز در مقام حکومت اسلامی ضمن اشاره به پاره‌ای از حقوقی که مردم، به امام دارند از مسأله‌ی توسعه اقتصادی و گسترش تعلیم و تربیت نام می‌برد. «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَصَّةُ بِحَقِّكُمْ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْ لَا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْ مَا تَعْلَمُوا». [۲۷]. «اما حقی که شما به من دارید این است که در تمام مواقع خیر و صلاحتان را تذکر دهم، درآمد شما را از بیت المال تکمیل نمایم، به شما علم بیاموزم تا جاهل نباشید و تربیت‌تان کنم تا به وظایف خویش واقف گردید.» ملاحظه می‌کنید که به تصریح روایات، حاکم الهی در مقام امامت بر تمام مسائل کشور ناظر است و در جمیع امور مسلمین از جهات اقتصادی، فرهنگی، تربیتی، قضائی، روابط جهانی، امور نظامی، نگهبانی مرزها، [صفحه ۳۰۱] حفظ استقلال مملکت، اجرای قوانین، اقامه‌ی حدود و خلاصه در تمام کارهایی که مربوط به مملکت داری است مداخله می‌نماید و همه‌ی آنها وظایفی است که پروردگار حکیم به عهده‌ی امام گذارده و باید انجام دهد و این بدان معنی است که در آیین مقدس اسلام دین از سیاست جدا نیست و با توجه به این که امام همانند رسول گرامی گزیده حضرت باری تعالی است حتماً منتخب او عالم به سیاست، شایسته‌ی مقام ریاست و مثل رسول گرامی لایق پذیرش آن همه مسؤولیت است. «اللَّهُ اعْلَمَ حَيْثُ يَجْعَلُ رَسَالَتَهُ». [۲۸]. «خدا می‌داند کدام انسان قابل مقام پیامبری است تا او را به نبوت برگزیند و برای هدایت و رهبری مردم مبعوث نماید.» حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام درباره‌ی مراتب صلاحیت و شایستگی امام در اداره‌ی امور مملکت چنین فرموده است: «الامام عالم لا یجهل و راع لا یمکر ... عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ مُسْتَحَقٌّ لِلرَّئَاسَةِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ». [۲۹]. «امام، عالمی است منزّه از نادانی و جهل و نگهبانی است مبرا از خدعه و مکر. او عالم به سیاست و شایسته‌ی فرمانروایی و ریاست است. بر مسلمین واجب است از فرمان امام اطاعت نمایند قیام امام در اداره‌ی امور مملکت، طبق دستور و رضای باری تعالی است. او حاکمی است که خیرخواه بندگان خدا و طالب سعادت آنان است.» این که حضرت رضا علیه السلام درباره‌ی حکومت امام فرموده است: «قائم به امر الله» بدین معنی است که قیام امام در اداره‌ی امور کشور طبق دستور [صفحه ۳۰۲] باری تعالی و بر وفق رضای او است و این خود مزیت اختصاصی بسیار مهمی است که حساب ریاست و سیاست امام معصوم را در

مملکت داری از سیاست سیاستمداران بشری و ریاست رؤسای مادی جدا می‌کند.

توضیح مطلب

سیاستمداران بشری پیروزی خود و کشور خویش را در این می‌دانند که به تمام منافع مورد نظرشان دست یابند و به همه تمنیات و هدفهایی که در شئون مختلف مملکتی دارند جامه‌ی تحقق ببوشند خواه منافع مورد نظرشان انسانی و طبق حق و فضیلت باشد و خواه غیر انسانی و خلاف عدل و انصاف و همچنین راهی را که برای رسیدن به هدف انتخاب می‌کنند خواه هم آهنگ با وجدان اخلاقی و اصول دادگری باشد و خواه مخالف وجدان اخلاقی و مباین با عدالت ولی امامان معصوم در امر سیاست و اداره‌ی مملکت مطیع بی‌قید و شرط اوامر الهی هستند و جز از پی منافع مشروع و هدفهای مرضی خداوند نمی‌روند به علاوه راهی را که برای رسیدن به هر یک از هدفهای سیاسی و منافع اجتماعی انتخاب می‌نمایند باید حتماً مانند اصل هدف مشروع و مرضی خدا باشد و این امر در حکومت امامان معصوم و سیاست مملکت داری آنان یک وظیفه‌ی شرعی و یک معیار ثابت و تغییرناپذیر است. حضرت حسین بن علی علیهما السلام در جواب مکاتیب مردم کوفه نامه‌ای نوشت و به وسیله‌ی هانی و سعید ارسال نمود در آن نامه مسلم بن عقیل را به عنوان برادر، پسر عم و شخص مورد اطمینان و فرستاده‌ی خود به کوفه معرفی نمود و مأموریتش را در نامه‌ی خاطرنشان ساخت و در پایان چنین نوشت: [صفحه ۲۰۳] «فَلَعَمْرِي مَا إِلَّا مَيِّمٌ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْخَائِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامِ». [۳۰]. «به عمر و حیاتم قسم که واجد مقام امامت نیست مگر آن کس که بر وفق کتاب خدا حکم کند، به عدل و دادگری قیام نماید، مطیع دین خدا باشد و تمام وجودش را وقف ذات او کند و در حصار اوامر و نواهی محصور سازد.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام در چند روزه حکومت و زمامداری خود همواره قائم به امر الله و حاکم به کتاب خدا بودند نه تنها امور مملکتی و شئون سیاسی جامعه را بر آن اساس اداره می‌کردند بلکه مسلمین را نیز در کارهای شخصی و فردی خودشان به این وظیفه خطیر متوجه می‌نمودند و خاطرنشان می‌ساختند که پیروز شدن در گناه یا پیروزی از راه گناه و نه تنها غلبه و پیروزی نیست بلکه خود نوعی شکست و مغلوبیت است و مسلمانان موظفند همیشه و همه جا از این روش انحرافی اجتناب نمایند. حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده‌اند که: «مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ بِالْإِثْمِ وَالْغَالِبُ بِالْشَّرِّ مَغْلُوبٌ». [۳۱]. «پیروز نیست آن کس که از راه گناه پیروز شده است. کسی که از راه شر و بدکاری بر رقیب خود غلبه نموده است در واقع مغلوب است نه غالب.» «اختران تکون مغلوبا و انت منصف و لا تختار ان تکون غالبا و انت ظالم.» [۳۲]. «به شکست و مغلوبیتی که بر وفق عدل و انصاف باشد تن در ده و آن را برگزین و از پیروزی و غلبه‌ای که به ظلم و ستم آلوده است می‌کند پرهیز و آن را در زندگی خود انتخاب مکن.» [صفحه ۳۰۴] قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلَيْنِ تَخَاصَمَا بِحَضْرَتِهِ: «أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَظْفَرْ بِخَيْرٍ مَنْ ظَفَرَ بِالظُّلْمِ وَ مَنْ يَفْعَلِ الشُّوْءَ بِالنَّاسِ فَلَا يُنْكَرُ الشُّوْءَ إِذَا فُعِلَ بِهِ» [۳۳]. «دو نفر با هم در موضوعی، اختلاف داشتند و برای فصل خصومت حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شدند حضرت به آن دو فرمود: آگاه باشید که پیروزی توأم با خیر و خوبی نصیب آن کس نیست که از راه ظلم و ستم پیروز گردد کسی که به مردم ستم می‌کند اگر خود مورد ستم دگران واقع شد نباید آن را قبیح و منکر تلقی نماید.» جالب آن رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نه فقط در ایام پس از هجرت و روزگار به دست آوردن مقام و قدرت «قائم بامر الله» و «حاکم به کتاب الله» بوده و در اعمال سیاست و اداره‌ی امور مملکت نوپای اسلامی از برنامه‌ی الهی و رضای حضرت باری قدمی فراتر نمی‌رفت بلکه در ایام قبل از هجرت نیز که روزگار ضعف و ناتوانیش بود بری تبلیغ اسلام و پیشبرد هدف مقدس خود طبق امر الهی عمل می‌کرد هر چند در پاره‌ای از موارد عمل آن حضرت به نظر مردم ظاهرین و سودجو خلاف سیاست می‌آمد و آن را برای پیامبر اسلام مضر و زیانبار می‌پنداشتند و در این جا برای نمونه به یک مورد اشاره می‌شود. در ایام ذی الحجه، عده‌ی زیادی از عشایر و قبایل عرب جاهلیت از دور و نزدیک به مکه می‌آمدند و سپس به عرفات و منی می‌رفتند و

مراسمی را طبق روشی که داشتند انجام می دادند. ذی الحجه از ماههای حرام است و مشرکین در آن ماه به شمشیر دست نمی بردند و خونی نمی ریختند و این [صفحه ۳۰۵] زمان برای رسول گرامی بهترین فرصت تبلیغ بود چه از یک طرف مردم زیادی در نقطه‌ی محدودی گرد می آمدند و حضرتش می توانست بدون تحمل رنج سفر سخنان خود را به گوش آنان برساند و از طرف دیگر چون ماه حرام بود کسی متعرض آن حضرت نمی گردید، بدون احساس خطر به ملاقات قبایل می رفت، جلو خيام هر قبیله و گروهی توقف می کرد و آیین اسلام را به آنان عرضه می نمود. یکی از سالها موقعی که جمعیت در منی متراکم بود پیغمبر اسلام دعوت خود را آغاز نمود ابتدا به طرف خیمه‌های بنی کلب و سپس به جانب خيام بنی حنیفه رفت و آن دو قبیله را به اسلام دعوت نمود ولی قبول نکردند و جواب رد دادند آن گاه به سوی منازل بنی عامر رفت و اسلام را به آنها عرضه نمود مردی به نام «بیحره» که از بزرگان آن قبیله بود متوجه قیافه‌ی جذاب و آهنگ گرم و نافذ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شد و گفت اگر می توانستم این جوانمرد را از قریش جدا کنم و به اختیار خود درآورم با قدرت و نیروی او تمام عرب را قبضه می کردم و آنان را مطیع خود می ساختم سپس به حضرت عرض کرد: «رایت ان نحن بايعناك على امرك ثم اظهرك الله على من خالفك أتكون لنا الامر من بعدك؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم الامر الى الله يضعه حيث يشاء، فقال له: افتهدف نحوزنا للعرب دونك فاذا اظهرك الله كان الامر لغيرنا لا حاجة لنا بامرک فابو عليه.» [۳۴]. «اگر امروز با شما به امر نبوت بیعت کردیم و از آن پس خداوند موجبات پیروزی را بر مخالفین فراهم آورد آیا زمام اختیار امر بعد از ما برای ما خواهد [صفحه ۳۰۶] بود؟ حضرت پاسخ داد که اختیار امر بعد از من برای خداوند است و آنرا در هر موردی که بخواهد قرار خواهد داد. «بیحره» گفت آیا امروز به یاری شما برخیزیم و گلوهای ما هدف سلاحهای عرب قرار گیرد و پس از آن که پیروز شدید زمامداری امور برای دگران باشد؟ ما را به کار شما نیازی نیست و ابا کردند از این که دعوت آن حضرت را اجابت نمایند و اسلام بیاورند.» کسانی که در برنامه‌ی کشورداری و دست یافتن به هدفهای سیاسی پابند رضای الهی و اصول انسانی نیستند عمل رسول اکرم را با بنی عامر خلاف سیاست تلقی می کنند و می گویند رسول اکرم با شرایط سخت و دشواری که داشت لازم بود پیشنهاد (بیحره) را بپذیرد، زمامداری بعد از خود را به بنی عامر وعده بدهد، آنان را به آینده امیدوار سازد و از وجودشان استفاده نماید چه آن که قبیله‌ی بنی عامر با وعده‌ی آن حضرت اسلام را پذیرا می شدند، تمام قدرت خود را در اختیارش می گذاردند و موجبات پیشرفت اسلام و گسترش آن را فراهم می آوردند اما رسول اکرم چنین نکرد زیرا او فرستاده‌ی خدا، مربی بشر و رهبر مکارم اخلاق است او قیامش برای خدا، سیاستش رضای خدا و رعایت اصول فضیلت و شرف انسانی است. دروغ گفتن، اغفال نمودن، فریب دادن و پیمان بستن با تصمیم به نقض آن با سیاست دین خدا ناسازگار است لذا وعده نداد و از حمایت ارزنده‌ی آنان چشم پوشید. مرد خدا به مصلحت خلق متکی است کی مرد مصلحت به فریب اتکا کند مکر و فریب حربی نامرد مردم است نامرد حيله باز و مردمی رها کند نتیجه آن که در اسلام دین از سیاست جدا نیست. امام در جمیع شؤون مملکت اسلامی مداخله می کند و اعمال سیاست می نماید اما سیاستی که بر وفق رضای الهی باشد چه قیام امام به امر باری تعالی و حکومتش براساس کتاب خداوند است و باید در مملکت داری و جزر و [صفحه ۳۰۷] مددهای سیاسی تمام توجه خود را به جلب رضای ذات اقدس او معطوف دارد.

نگهبانی از دین

سومین علتی که در کلام فضل بن شاذان از قول حضرت رضا علیه السلام در جعل اولی الامر آمده است: «وَمِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قَيِّمًا أَمِينًا حَافِظًا مَشْتَوْدَعًا لَدَرَسَتِ الْمِلَّةُ وَ ذَهَبَ الدِّينُ وَ غَيَّرَتِ السَّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُتَبَدُّعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ لِأَنَّا قَدْ وَجَدْنَا الْخَلْقَ مُنْقَوِّصِينَ مُحْتَاجِينَ غَيْرَ كَامِلِينَ مَعَ اخْتِلَافِهِمْ وَ اخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَتَّتِ أَنْحَائِهِمْ فَلَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ قَيِّمًا حَافِظًا لِمَا حَيَّاءُ بِهِ الرَّسُولُ لَفَسَدُوا عَلَى نَحْوِ مَا بَيْنَنَا وَ غَيَّرَتِ الشَّرَائِعُ وَ الشَّنَنُ وَ الْأَحْكَامُ وَ الْإِيمَانُ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ

فَسَادُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ» [۳۵]. «اگر خداوند برای مسلمین سرپرستی امین و نگهبانی که مراقب ودیعه‌ی الهی و حافظ شرع مقدس باشد تعیین نمی نمود رفته رفته اساس اسلام فرو می ریخت، دین از میان می رفت، سنن و احکام الهی دگرگون می گردید، بدعت گذاران چیزهایی را بر آن می افزودند، افراد بی ایمان مطالبی را از آن می کاستند، آیین الهی را تحریف می نمودند و دین واقعی را بر مسلمین مشتبه می ساختند چه آن که بیشتر مردم از نظر فرهنگی ناقصند و به کمک علمی نیاز دارند زیرا خود فاقد کمالند و علاوه بر نارسایی علمی گرفتار اختلاف هوا و تفاوت تمایلاتند اگر خداوند برای دینی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده است حافظ و نگهبانی در جامعه‌ی مسلمین قرار نمی داد مردم فاسد می شدند، شرایع و سنن تغییر می کرد، احکام راستین اسلام عوض می شد البته در چنین [صفحه ۳۰۸] رویدادی مهم و خطرناک موجبات فساد و تباهی تمام مسلمین فراهم می آمد.» علت اول و دومی را که فضل بن شاذان به استناد فرموده‌ی حضرت رضا علیه السلام در جعل اولی الامر بیان نموده ناظر به اجرای قوانین، برقراری امنیت، کیفر بزهکاران، توسعه‌ی اقتصادی، تنظیم ارتش، پیکار با دشمن، حفظ سرحدات، کوتاه کردن دست متجاوزین، برطرف ساختن نیازهای عموم و خلاصه اداره‌ی کشور و تنظیم امور مسلمانان است و انجام این کارها که لازمه‌ی مملکت داری است و بقای ملک و ملت به آنها بستگی دارد مخصوص حکام اسلامی و گزیدگان حضرت باری تعالی نیست بلکه تمام امرا و فرمانروایان بشری از بر فاجر این وظایف را بیش و کم طبق مقررات و موازینی که در کشور خود دارند انجام می دهند. مسأله‌ی مهم علت سومی است که در سخنان فضل بن شاذان آمده و آن حفظ سنن الهی، جلوگیری از تحریف احکام و ممانعت از بدعت گذاری در دین است و انجام این وظیفه بزرگ به حکام الهی و گزیدگان حضرت باری اختصاص دارد و حکام بشری در قلمرو فرمانروایی خود اساساً با چنین مشکلی مواجه نیستند و طبعاً مسؤولیتی این چنین به عهده ندارند. مأموریت اولی الامر که در علت سوم ذکر شده به مراتب از وظایفی که در علت اول و دوم آمده مهمتر است زیرا علت اول و دوم ناظر به اداره‌ی امور مملکت است اما مسؤولیت در علت سوم مربوط به حفظ اساس دین و برهم زدن نقشه‌های کسانی است که می خواهند تعالیم حیات بخش قرآن شریف را از بیخ و بن براندازند، دین الهی را محو کنند و اثری از آن به جای نگذارند و اگر به این کار دست نیافتند لااقل احکام و مقرراتش را دگرگون سازند، با بدعتها و تحریفها چهره‌ی دین را مشوه جلوه دهند، مردم را به آن [صفحه ۳۰۹] بدبین نمایند و کاری کنند که از اسلام چیزی جز اسلام باقی نماند. برای آن که تا اندازه‌ای به اهمیت علت سوم جعل اولی الامر واقف شویم و از مسؤولیت عظیمی که ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام در حفظ اساس اسلام و دفاع از حریم دین حق برعهده داشتند آگاه گردیم لازم است در آغاز، سرچشمه‌ی قوانین و مقررات موضوعه‌ی بشری را در رژیم‌های مختلف بشناسیم و به اختصار بررسی نماییم و آنها را با آیین الهی و منشأ قانونگذاریش مورد مقایسه قرار دهیم و تفاوتشان را با یکدیگر بسنجیم سپس پیرامون مسؤولیتهای ائمه‌ی معصومین و خدمات ارزشمندی را که در طول ایام امامت خود انجام داده‌اند بحث نماییم. در بعضی از کشورها سرچشمه‌ی قوانین و مقررات مملکتی آداب و رسومی است که از نسلهای پیشین در طول قرون و اعصار به جای مانده، جامعه‌ی کنونی آنها را پذیرفته، خوب و بدھا را با آن رسوم اندازه گیری می کند و بر طبق آن آداب قضاوت می نماید. در این قبیل کشورها برای محافظت آن رسوم و آداب نیازی به مراقب و نگهبان نیست زیرا تا موقعی که آن مراسم مورد پذیرش و قبول جامعه است مردم خود حافظ و نگهبان آن خواهند بود و موقعی که جامعه از آن مراسم اعراض کرد و عملاً آن را ترک گفت خود به خود از میان می رود در این صورت آن آداب و رسوم مورد نیاز نیست تا به حافظ و نگهبان احتیاج داشته باشد. در کشوری که با رژیم استبدادی و حکومت فردی اداره می شود مقررات جاری مملکت عبارت از تصمیمهای خودسرانه‌ای است که شخص مستبد اتخاذ می نماید و از مردم می خواهد که آنها را به موقع اجرا بگذارند. [صفحه ۳۱۰] برای حفظ آن مقررات نیازی به مدافع و نگهبان نیست و در واقع فرمانروای مستبد خود نگهبان مقررات استبدادی خویش است اگر با گذشت زمان تغییر عقیده ندهد همان مقررات ادامه می یابد و مردم ناچارند همه‌ی آنها را بی کم و کاست اجرا نمایند. اگر در پاره‌ای از موارد نظرش تغییر نمود تصمیمهای تازه‌ای می گیرد و

آنها را جایگزین مقررات گذشته می‌نماید و خلاصه تا زمانی که شخص مستبد پابرجا و باقی است مقررات استبدادیش نیز بدون احتیاج به نگهبان پایدار و برقرار است و مردم ناگزیرند از مستبد اطاعت نمایند و مقرراتش را عملاً به کار بندند. در کشورهای آزاد هم برای حفظ قوانین و مقررات موضوعه، حافظ و نگهبان لازم نیست زیرا آن کشورها براساس حکومت مردم بر مردم اداره می‌شود قانون گذاران نمایندگان مردمند و قوانین بر وفق خواسته‌ی آنان وضع می‌گردد بنابراین تا زمانی که محتوای هر یک از قوانین مورد قبول مردم باشد آن قانون پابرجاست و از پشتیبانی اکثریت برخوردار است و حمایت مردم خود بهترین حافظ و نگهبان آن خواهد بود و موقعی که آن قانون از مقبولیت جامعه افتاد و اکثریت مخالفت خود را با آن ابراز داشتند نمایندگان ناچارند از خواسته موکلین خود پیروی کنند و به الغای آن رای دهند زیرا قانون گذاران و همچنین زمامداران کشورهای آزاد گزیدگان مردم و در واقع نوکران مردمند و اگر خواسته‌ی آقایان خود را به موقع اجرا نگذارند مطرود جامعه می‌شوند و در دوره‌ی بعد رای خود را به نام آنان در صندوقها نمی‌ریزند و بر اثر این مجازات ملی و مردمی، قدرتشان از کف می‌رود و کرسیهای ریاست و قانونگذاری را از دست می‌دهند. [صفحه ۳۱۱]

دموکراسی غربی و نقائص آن

نشریه‌ی مستندی به نام «حکومتی به دست مردم» در امریکا تهیه شده و اداره‌ی مهاجرت و تابعیت دادگستری کشورهای متحده‌ی امریکا آن را به زبانهای مختلف ترجمه نموده و برای مزید اطلاع در دسترس عموم قرار داده است. این نشریه حاوی قسمتهایی از قوانین و مقررات امریکاست و خواننده با مطالعه‌ی آن کتاب به پاره‌ای از مسائل اجتماعی و جریانهایی عمومی که در کشورهای متحده‌ی امریکا می‌گذرد واقف می‌گردد در این کتاب پیرامون مردم و گزیدگان آنان چنین می‌گوید: «مامورین مادامی می‌توانند از اختیارات خویش که از طرف مردم اعطاء شده است استفاده کنند که مردم از طرز کار ایشان راضی باشند و مسائل گوناگونی در دست مردم است که با آن، قدرت و کنترل خود را بر نمایندگان منتخب اعمال می‌کنند و به ایشان یادآور می‌سازند که در عین حالی که زعماء و قائدين قومند نوکر مردم نیز هستند. طرز رسمی ابراز قدرت و کنترل همانا انتخابات است کاندیداهای مشاغل عمومی معمولاً به مردمی که از ایشان توقع پشتیبانی و دادن رای دارند برنامه‌ای تقدیم می‌نمایند و سیاست خویش را در انجام آن شغل شرح می‌دهند نماینده‌ای که مجدداً داوطلب می‌شود نیز همان کار را می‌کند و علاوه بر آن خدمات سابق خود را بیان می‌کند بنابراین مامورین نمی‌توانند از این نکته غفلت ورزند که در انتخابات آینده با یک نوع (یوم الحساب) سیاسی مواجه خواهند شد و این امر بر اعمال ایشان تاثیر فراوان دارد.» [۳۶]. [صفحه ۳۱۲] بدون تردید حکومتهای دموکراسی امروز که بر پایه‌ی آرای عمومی استوار است با حکومتهای مستبدانه‌ی حکام خودکامه که در گذشته فرمانروایی داشتند قابل مقایسه نیست. در گذشته مردم در دست بعضی از حکومتها مانند حیوانات یا بردگان اسیر بودند، آرامش و ایمنی نداشتند و هر لحظه مال و جان خود را در معرض خطر می‌دیدند ولی در حکومتهای دموکراسی منشأ قدرت مردمند و اختیار عزل و نصب حکام و فرمانروایان در دست آنان است. مردمند که می‌توانند با رأی خود اشخاص را بر کرسی قدرت مستقر سازند و مردمند که می‌توانند با رأی خود اشخاص را از کرسی قدرت به زیر آورند ولی این نوع حکومت با برتری و امتیازی که دارد منزله از عیوب و نقایص نیست و این مطلب خود مورد قبول غربیان است و به آن اعتراف دارند. نوع حکومت دموکراتیک که مبتنی بر مراجعه به آرای عمومی و انتخاب هیأت عالی مقننه است به زعم عموم جامعه شناسان اینک به منزله‌ی نوع ایده آل حکومت به شمار می‌رود. نوعی که دنیا به سوی آن می‌شتابد و دیر یا زود کلیه‌ی ملل جهان آن را اتخاذ خواهند نمود. دسته‌ای از جامعه شناسان هستند که عاطفه و ذوق شخصی را در طاق نسیان نهاده و موضوع را بیشتر از لحاظ علمی تحلیل و تجزیه کرده و تایید می‌کنند که دموکراسی تنها با مقایسه با سایر مرامها بهتر است و کسانی که در تمجید آن راه افراط می‌پیمایند علاقه و ذوق شخصی را نیز در قضاوت دخالت داده‌اند چنانکه (گیدینگز) عقیده دارد

تنها امتیاز دموکراسی در این است که نسبت به مرام‌های دیگر سیاسی کمتر خودخواهانه و مستبدانه است و روح مسؤولیت در آن بیشتر رعایت گردیده و به همین جهت کمتر [صفحه ۳۱۳] ظالمانه است و بیشتر از طرف افراد مورد احترام قرار می‌گیرد [۳۷].

کندی رئیس جمهور اسبق امریکا می‌گوید: به قول چرچیل رژیم دموکراسی فرم بسیار بدی در حکومت است ولی معذالک از تمام رژیم‌هایی که بشر تا کنون امتحان کرده بهتر است [۳۸]. یکی از نقایص و عیوب حکومت مردم بر مردم این است که از طرفی ارزش رای هر یک از دانشمندان بزرگ و عالقدر جامعه با رای هر فرد از افراد بی سواد یا کم سواد به موجب قانون یکسان شناخته شده است و از طرف دیگر می‌دانیم در تمام کشورهای جهان دانشمندان بزرگ و کسانی که دارای تحصیلات عالیه هستند از نظر عدد در اقلیتند و اکثریت جامعه را افراد بی سواد یا کم سواد تشکیل می‌دهند. با توجه به این که در حکومت دموکراسی معیار پیروزی نامزدها، اکثریت آرا است این نتیجه به دست می‌آید که برای احراز مقامات اجرایی مملکتی یا دست یافتن به کرسیهای قانونگذاری کشور معلومات و اطلاعات علمی اقلیت تحصیل کرده ارزشی ندارد و اینان در تشکیل اساس حکومت و گزینش افراد شایسته نقش اختصاصی و مؤثر نخواهند داشت و این خود نقیصه بزرگی است. یکی دیگر از عیوب حکومت مردم بر مردم که هم اکنون در کشورهای پیشرفته جهان متداول و معمول گردیده این است که نمایندگان موظفند همواره در وضع قوانین توجه خود را به خواسته‌ی مردم معطوف دارند و به تمایلات اکثریت لباس قانون بپوشانند هرچه خواسته‌ی اکثریت بر وفق [صفحه ۳۱۴] مصلحت و به خیر و سعادت مردم نباشد. می‌دانیم خواسته‌ی انسانها همیشه و همه جا با صلاح و سعادت آنان منطبق و هم آهنگ نیست گاه جامعه مانند فرد تحت تاثیر غرایز نیرومند قرار می‌گیرد، دچار هواپرستی می‌شود، از واقع بینی و مصلحت اندیشی باز می‌ماند، به گمراهی و انحراف می‌گراید و خواستار چیزی می‌شود که برای او مضر و زیانبار است. اگر قانون گذاران تحت تأثیر تمایلات خلاف مصلحت اکثریت قرار گیرند و خواسته‌ی ناروای آنان را به صورت قانون تصویب نمایند طولی نمی‌کشد که عوارض شوم آن بروز می‌کند و مردم با نتایج زیانبار و احیاناً جبران ناپذیر آن مواجه می‌گردند و این در کشورهای غرب نمونه‌هایی دارد. در آخر کتاب «حکومتی بدست مردم» که اداره‌ی مهاجرت و تابعیت امریکا تهیه و توزیع نموده فصل مخصوصی تحت عنوان «مواد اصلاحی قانون اساسی» باز شده که در آن فصل، موارد اصلاح قانون اساسی امریکا توضیح داده شده از آن جمله درباره‌ی نوشابه‌های الکلی چنین آمده است: ماده‌ی ۱۸ بند یک - یک سال پس از تصویب این ماده، تولید و فروش و حمل مشروبات مسکره در داخله و ورود آنها به کشور و صدور آنها از کشورهای متحده و کلیه مناطق و سرزمین‌هایی که در تحت حاکمیت کشورهای متحده امریکا است به منظور شرب ممنوع خواهد بود. بند دو - به کنگره و به هر یک از کشورهای متحده امریکا مشترکاً اختیار داده می‌شود که به وسیله وضع قوانین مقتضی مقررات این ماده را به موقع [صفحه ۳۱۵] اجراء گذارند [۳۹].

قانون منع تهیه و توزیع نوشابه‌های الکلی و همچنین منع ورود آنها از خارج به نفع ملت امریکا بود ولی این قانون بر قشر وسیع مشروب خوار گران آمد لب به اعتراض گشودند و سرانجام فشار موکلین موجب شد که قانون گذاران ماده‌ی ۱۸ قانون اساسی را با تصویب ماده‌ی ۲۱ الغا نمودند. ماده‌ی ۲۱ بند یک - ماده هیجدهم اصلاحی قانون اساسی کشورهای متحده امریکا بدینوسیله ملغی می‌شود [۴۰].

هوای نفس مردم لذت گرا خیر و صلاح جامعه را پایمال نمود و براساس حکومت مردم بر مردم، قانون گذاران امریکا ناچار شدند قانون منع تهیه و توزیع نوشابه‌های الکلی را الغا نمایند و مشروب سازی و میگساری را بلا مانع اعلام دارند. در بعضی از کشورهای اروپایی نیز بر مبنای حکومت مردم بر مردم آزادی بیش از حد روابط دختران و پسران و همچنین انحراف جنسی آنان به موجب قانون مجاز و محض شناخته شد و بر اثر این اشتباه بزرگ نسل جوان به فساد اخلاق کشیده شد و در مسیر سقوط و تباهی قرار گرفت. حدود سی سال قبل در سوئد قانون آزادی جنسی زن و مرد را وضع نمودند و حتی در مدارس مسائل جنسی تدریس و بحث می‌شد تا نتایج شوم آن آشکار گردید. فساد آن قدر بالا گرفت که از طرف مجلس کمیسیونی [صفحه ۳۱۶] مأمور شد علل این فسادها را بررسی نماید پس از مدتها تحقیق گزارش دادند که قانون بیست سال قبل باعث این جنایت شده

و ما اگر بیست سال کار کنیم نمی‌توانیم مفاسد این قانون غلط را اصلاح نمائیم [۴۱]. یونان در روزگار گذشته مرکز علم و مهد تربیت حکما و فلاسفه بود از آن سرزمین دانشمندانی بزرگ برخاستند که هم اکنون پس از گذشت قرن‌ها نامشان همچنان باقی مانده و سخنانشان مورد توجه اندیشمندان امروز جهان است. در همان زمان گروهی در یونان بودند به نام (سوفسطائیان) که در مقام بحث و گفتگوی علمی ابا نمی‌داشتند از این که امور مسلم و محسوس را نفی کنند و بدیهیات را انکار نمایند. سخنان این گروه از نظر علمی ارزشی نداشت و دانشمندان نسبت به آن بی‌اعتنا بودند. از جمله گفته‌های اینان معیاری است که برای شناختن خوب از بد و تمیز روا از ناروا تعیین نموده بودند. سوفسطائیان یونان می‌گفتند میزان نیکی و بدی، شخص انسان است. هرچه نفس انسان می‌پسندد و خواهان آن است خوب است و خلافش بد است [۴۲]. بدبختانه در جهان پیشرفته کنونی، معیار نا صحیحی را که سوفسطائیان در قرون گذشته برای تشخیص خوب و بد گزیده بودند و عملاً به کار می‌بستند جوامع غربی امروز و مجالس قانونگذاری آن کشورها نیز تحت عنوان آزادی و حکومت مردم بر مردم همان معیار را پذیرفته‌اند، خوب و بد را [صفحه ۳۱۷] با تمایلات نفسانی مردم می‌سنجند، روا و ناروا را با قبول و رد جامعه اندازه گیری می‌کنند و طبق آن قانونگذاری می‌نمایند. بر اثر پیروی از این معیار ناصحیح در پاره‌ای از موارد، قانون گذاران از واقع بینی باز می‌مانند، صلاح و فساد را از یاد می‌برند و به نام آزادی، لذت‌گرایی‌های زیانبار و اعمال خلاف عفت را به صورت قانون تصویب می‌نمایند و با این کار زمینه‌ی گسترش فساد و انحراف را در مردم فراهم می‌آورند. اتخاذ این روش ناروا موجب افزایش جرایم و جنایت، عامل سقوط دختران و پسران جوان و وسیله‌ی متلاشی شدن خانواده‌ها و دیگر مفاسد اجتماعی گردیده و به موجب آمار همه ساله بر تعداد بزهکاری و بزهکاران افزوده می‌شود. نتیجه آن که منشأ قوانین و مقرراتی که انسانها در گذشته و حال وضع نموده‌اند متفاوت بوده و هست به شرحی که توضیح داده شد در بعضی از جوامع، مقررات جاری کشور مجموعه‌ی آداب و رسومی است که از نسلهای پیشین به جای مانده و مورد قبول جامعه‌ی کنونی است طبق آن رسوم، کشور اداره می‌شود، کارهای اجتماعی مسیر خود را می‌پیماید، اختلافات با آن رسوم، حل و فصل می‌گردد و مردم بر وفق آن مراسم به زندگی ادامه می‌دهند. در بعضی از کشورها رژیم استبداد حاکم است و سرچشمه‌ی مقررات مملکتی اندیشه و افکار شخص مستبد است او به میل خود تصمیم می‌گیرد، تصمیم خود را به اطلاع می‌رساند، اجرای آن را می‌طلبد و مردم ناچار خواسته او را به موقع اجرا می‌گذارند. [صفحه ۳۱۸] در دنیای امروز بعضی از زمامداران مستبد برای آن که خود را آزادیخواه و کشور خویش را آزاد معرفی کنند از آزادی سخن می‌گویند، مجلس قانونگذاری تشکیل می‌دهند، قانون گذاران را نمایندگان مردم به حساب می‌آورند ولی در واقع استبداد مطلق حاکم است نمایندگان مجلس گزیدگان شخص مستبدند و قوانین موضوعه چیزی جز خواسته‌ها و تمنیات زمامدار نیست که به شکل قانون تنظیم می‌شود. امروز در کشورهای پیشرفته رژیم دموکراسی برقرار است و حکومت مردم بر مردم جریان دارد در این کشورها منشأ قوانین و مقررات خواسته‌های اکثریت مردم است و در پاره‌ای از مواقع فشار اکثریت، نمایندگان را وامی‌دارد که به انحراف گرایش یابند و قانون زیانبار و خلاف مصلحت تصویب نمایند. اما قانونگذار در اسلام ذات اقدس الهی است خداوند که بشر را آفریده است. می‌داند چه آفریده و آفریده اش دارای چه مزایا و خصوصیات است. او به تمام پنهان و آشکار مخلوق خود عالم است، خیر و شر او را می‌شناسد و به صلاح و فسادش احاطه و آگاهی کامل دارد. هدف باری تعالی در قانونگذاری، هدایت مردم و ارائه‌ی راه سعادت آنان است. می‌خواهد با تعالیم خود بشر را انسان بسازد و استعدادهای نهفته اش را به فعلیت بیاورد، از بندگی هوا و شهوات آزادش نماید، به اخلاق انسانی متخلقش گرداند و راه تعالی و تکامل را به رویش بگشاید. در قانونگذاری الهی نه آداب و رسوم پدران و اجداد مردم اثری دارد، نه تصمیمهای مستبدانه‌ی افراد خود سر و زورگو در تشریع قانون تحولی به وجود می‌آورد و نه هوا و خواهش‌های نفسانی اکثریت جامعه می‌تواند در [صفحه ۳۱۹] قانونگذاری اثری بگذارد. مقررات تشریعی پروردگار حکیم براساس حکمت و به منظور اتمام حجت است خدا می‌خواهد با وضع قوانین و مقررات دینی، مردم را هدایت نماید، راه حق و باطل را به

آنان ارائه کند و موجبات تعالی و تکامل شان را از جمیع جهات فراهم سازد. رسول گرام اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این واقعیت سعادت بخش و انسان ساز را که در قانونگذاری اسلام نهفته است ضمن تشبیه واضحی که بر تمام اقشار مردم قابل فهم است با عبارتی کوتاه و جامع بیان فرموده است: «يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَاللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ فَصَلِّحُ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ وَتَدْبِيرُهُ بِهِ لِمَا فِيهَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَيَقْتَرِحُهُ أَلَمَّْا فَسَلِّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ» [۴۳]. «ای بندگان خدا، شما همانند بیمارانیید و پروردگار عالمان مانند طبیب. خیر و صلاح بیماران در آن چیزی است که طبیب می داند و دانسته‌ی خود را در تدبیر درمان، به کار می بندد نه آن چیزی که مریض میل دارد و آن را برای خود انتخاب می نماید تسلیم امر الهی شوید تا از گروه نجات یافتگان باشید و پیروز گردید.» این روایت روشنگر تفاوت قانونگذاری نمایندگان مردم در کشورهای آزاد و قانونگذاری باری تعالی در تعالیم دینی است. در این حدیث؛ مصلحت اندیشی طبیب در مقابل تمایلات مریض قرار داده شده است. اگر برنامه ریزی دوا و غذا و پرهیز بیمار در اختیار طبیب عالم و آینده نگر قرار گیرد نتیجه‌ی آن بهبودی و نجات بیمار است زیرا طبیب در همه دستورهای [صفحه ۳۲۰] منفی و مثبت خود به مصلحت بیمار و سلامت او توجه دارد و هر نوع غذا و میوه‌ای که برای او مضر است منع می نماید هرچند که طبع مریض به آنها راغب و مایل باشد. اگر بیمار برنامه‌ی عمل و پرهیز را خود در دست گیرد و بخواهد آن را طبق میل خویش طرح نماید نتیجه‌ی کار منفی است زیرا او مرض را نمی شناسد، از صلاح و فساد مزاج خویش آگاهی ندارد، خودسرانه از پی هوای نفس و تمایلات درونی خویشتن می رود، از خوردنیهای و نوشیدنیهای مضر پرهیز نمی کند و بر اثر آن مرض تشدید می شود و ادامه می یابد. به شرحی که توضیح داده شد در حکومت مردم بر مردم نمایندگان مجلس قانونگذاری گزیدگان مردم و مجری منویات موکلین خود هستند و باید خواسته اکثریت را به صورت قانون در آورند. ممکن است در مواردی خواسته‌ی مردم مخالف صلاح و سعادت آنان باشد اما قانون گذاران بر اثر فشار افکار عمومی ناچارند از مصلحت چشم پوشی کنند و خواسته‌ی اکثریت را تصویب نمایند. در تعالیم دینی قانونگذار، خداوند حکیم است، خداوندی که آفریدگار مردم است، همه بندگان او هستند و خواهش‌های نفسانی آنان کمترین اثری در ذات اقدس او ندارد. عنایت الهی در وضع قوانین تشریعی آن است که حجت بر مردم تمام شود، هدایت را از گمراهی تمیز دهند، راه فلاح و رستگاری را بشناسند و با پیمودن آن موجبات تعالی خویش را فراهم آورند و برای آن که در این مسیر با موانع منحرف کننده مواجه نشوند و مسیر را به سلامت طی کنند قانونگذار هر قسم کامیابی و لذتی که موافق هوای نفس و مخالف صلاح و سعادت باشد ترسیم نموده و آنان را از اقناع [صفحه ۳۲۱] این تمایلات جدا بر حذر داشته است ضمناً تاکید فرموده است هر آنچه که دستور داده شده عمل کنید و در مقابل آن دستور اظهار نظر ننمایید. عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: قال الله عزوجل: «يَا ابْنَ آدَمَ أَطْعَمَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ وَلَا تُعَلِّمَنِي مَا يُضِلُّ لِحُكَّ». [۴۴]. «ای فرزند آدم آنچه را که به تو امر کرده ام اطاعت نما و چیزی که تو را اصلاح می کند و مایه‌ی سعادتت می شود به من یاد مده.» همان طور که به کار بستن دستورهای سلامت بخش و مصلحت آمیز طبیب مستلزم آن است که بیمار، به خوردن داروهای ناگوار و غیر مطبوع تن در دهد و از خوردن غذاها و میوه‌های مطبوع و گوارا که برای او مضر و موجب تشدید مرض است پرهیز نماید همچنین اطاعت از تعالیم مصلحت آمیز و انسان ساز باری تعالی مستلزم آن است که شخص مکلف از طرفی خویشتن را برای تحمل زحمت و مشقت فرائض و تکالیف دینی مهیا نماید و آنها را انجام دهد و از طرف دیگر هوای نفس خود را محدود کند و از اعمالی که مطبوع طبع حیوانی و موافق شهوات نفسانی است اما قانونگذار آنها را گناه شناخته خودداری نماید و انجام این کار بسی دشوار و مشکل است. علی علیه السلام در این باره حدیثی از رسول گرامی ضمن یکی از خطب خود روایت نموده و در ذیل آن خود آن حضرت با عبارتی کوتاه حدیث پیامبر را توضیح داده است. «فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُولُ: إِنَّ الْجَنَّةَ حُقَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإِنَّ النَّارَ [صفحه ۳۲۲] حُقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِهِ وَمَا مِنْ مَعْصِيَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ». [۴۵]. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بهشت جاودان محفوف است به ناملايمات و کارهایی که

خوشایند طبع آدمی نیست اما گرد دوزخ را شهوات حیوانی و لذایذ کامکاری احاطه نموده است. سپس علی علیه السلام فرموده است هیچ یک از اوامر الهی اطاعت نمی شود مگر با کراهت طبع و بی میلی و هیچ یک از معاصی باری تعالی انجام نمی پذیرد مگر با رغبت و میل طبع و خشنودی و شهوت. «مردم به طبع حیوانی و کشش غرایز کور و بی شعور در جلب لذایذ و اقناع تمایلات خویش طالب آزادی مطلقند می خواهند شهوات خود را بی قید و شرط اعمال نمایند و از لذایذ و کامیابی ها آن طور که می خواهند برخوردار گردند اما آیین الهی در برنامه انسان سازی، غرایز را تعدیل نموده، لذت خواهی و اعمال شهوات را محدود ساخته و مردم را از کامیابی های زیانبار و خلاف مصلحت برحذر داشته است. در این تضاد درونی و کشمکش باطنی اغلب موارد کم و بیش طبیعت بر مصلحت غلبه می کند، افراد زیادتری از پی ارضای تمایلات خود می روند و از اطاعت حضرت باری سرباز می زنند. عده ای کمی یافت می شوند که دارای ایمانی قوی هستند، اسلام راستین دارند، تعالیم دینی را جدا محترم می شمردند و اوامر و نواهی الهی را با دقت به کار می بندند. نکته ای که شایان دقت است و باید در این جا مورد کمال توجه قرار گیرد این است که در صدر اسلام یعنی در دوران حیات ائمه معصومین علیهم السلام [صفحه ۳۲۳] متخلفین از دستور شرع مقدس دو گروه بودند: گروه اول: به خدا و تعالیم الهی و نبوت رسول اکرم ایمان داشتند اما ایمانی ضعیف و معرفی ناچیز. اینان در مواقعی به کشش غرایز حیوانی و به انگیزه های ارضای شهوات و خواهش های نفسانی مرتکب گناه می شدند، بیش و کم به اعمال نامشروع دست می زدند و دامن را به معصیت آلوده می ساختند ولی در باطن نه با اساس اسلام مخالفت داشتند و نه با حلال و حرام آن معارضه می کردند. این گروه با کارهای ناروایی که انجام می دادند مرتکب گناهان فردی می شدند و عملاً به نفس خویش ستم روا می داشتند. گروه دوم: منافقین بودند که در باطن ایمان نداشتند اما به ظاهر اظهار اسلام می نمودند و خویشان را در صف افراد باایمان جای می دادند. هدف اینان در نفاق و دورنگی آن بود که اولاً از تمام مصونیت های قانونی و مزایایی که در اسلام شامل تمام مسلمانان است برخوردار گردند و ثانیاً از درآمدهای عمومی مسلمین منتفع شوند و در منافع اقتصادی با آنان سهیم و شریک باشند.

نقش ائمه در مقابل منافقین

منافقین در عصر رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بودند و قرآن شریف از آنان نام برده است بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا امروز نیز همچنان بوده و هستند آرزوی باطنی این گروه آن بود که آیین الهی از بیخ و بن بر افتد، دین [صفحه ۳۲۴] و دینداری نابود گردد و از اسلام و مسلمانی اثری به جای نماند. برای آن که زمینه ای این کار فراهم گردد همواره بین مسلمانان سم پاشی می نمودند به این امید که بتوانند افرادی را از دین برگردانند یا لاقلاً آنان را نسبت به اسلام دودل و مردد نمایند. فعالیت این گروه زمانی تشدید شد که بعضی از آنها در حکومت اسلامی پستی به دست آوردند، به مقامی نایل گردیدند و توانستند به مردم امر و نهی نمایند. اینان برای پیشبرد اهداف ضد اسلامی که داشتند در حوزه حکمرانی خویش بزهکاران را آزاد می گذاردند، از فحشا و منکر جلوگیری نمی نمودند و حدود الهی را که مانع شیوع گناه و سد راه گناهکاران بود به موقع اجرا نمی گذاردند. بی گمان گسترش گناه، خود از عوامل تضعیف دین و زمینه ی مساعدی برای تکذیب آیین الهی است. قرآن شریف در این باره فرموده است: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوْاى اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ» [۹۱]. «آنان که اهل معصیت و گناهند و آیات الهی را به استهزا می گیرند سرانجام کارشان به بدی و تکذیب آیات الهی منجر می گردد.» در خلال فعالیت های ضد دینی منافقین عده ای از مسلمانان بر اثر نادانی و جهل، عده ای بر اثر ضعف نفس و عده ای بر اثر تهدید یا تطمیع به توطئه گران می پیوستند و به آنان دست همکاری می دادند و در ضمن افرادی مخالف دین، عناصری ملحد و دیگر افرادی منحرف نیز به مخالفین ملحق [صفحه ۳۲۵] می شدند و برای درهم شکستن اساس اسلام به معاونت و کمکشان می شتافتند و به شکل های مختلف آنان را یاری می نمودند. سرانجام کرسی خلافت را حیازت نمودند و به فرمانروایی کشور اسلام نایل آمدند. بعضی از منافقین بی

تجربه و عجز و تصور می کردند هم اکنون بهترین فرصت به دستشان افتاده که با دین حق مبارزه کنند و آن را از میان بردارند ولی منافقین مال اندیش و با تدبیر متوجه بودند که این کار ناشدنی است و با عجله و شتاب نمی توان اساس اسلام را محو نمود و به دین و دینداری خاتمه داد زیرا واقف بودند که اگر بخواهند اصل دین را طرد کنند و الغای آن را رسماً در جامعه اعلام نمایند نه تنها به هدف نمی رسند و اصل دین از میان نمی رود بلکه نتیجه‌ی معکوس عاید شان می گردد و خودشان مطرود جامعه می شوند لذا بر آن شدند که اسلام را بظاهر نگاه دارند و جمعه و جماعت را حفظ کنند اما تا جایی که قدرت دارند احکام الهی را تغییر دهند، مردم را از اسلام راستین بیگانه سازند و موجبات تضعیف دین حق را فراهم آورند. در چنین شرایط خطیر بزرگترین مسؤولیت ائمه‌ی معصومین علیهم السلام که حفظ اساس اسلام و مبارزه با توطئه‌های منافقین است آغاز می گردد و این مسؤولیت همان است که فضل بن شاذان در علت سوم جعل اولی الامر از قول حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بیان نموده که قبلاً مذکور افتاد و در این جا نیز به آن اشاره می شود. «وَمِنْهَا أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ إِمَامًا قَيِّمًا أَمِينًا حَافِظًا مُسْتَوْدَعًا لَمَدْرَسَتِ الْمِلَّةِ وَ ذَهَبَ الدِّينُ وَ غَيَّرَتِ السُّنَّةُ وَ الْأَحْكَامُ وَ لَزَادَ فِيهِ الْمُتَبَدُّعُونَ وَ نَقَصَ مِنْهُ الْمُلْحِدُونَ وَ شَبَّهُوا ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ» [۹۲]. [صفحه ۳۲۶] «اگر خداوند برای مسلمین سرپرستی امین و نگهبانی که مراقب ودیعه‌ی الهی و حافظ شرع مقدس باشد تعیین نمی نمود رفته رفته اساس اسلام فرو می ریخت، دین از میان می رفت، سنن و احکام الهی دگرگون می گردید، بدعت گذاران چیزهایی را به نام دین بر آن می افزودند، افراد بی ایمان مطالبی را از آن می کاستند، آیین الهی را تحریف می نمودند و دین واقعی را بر مسلمین مشتبه می ساختند.» منافقین همانند سلسله‌ی سلاطین یکی پس از دیگری روی کار می آمدند و زمام کشور اسلام را به دست می گرفتند. ائمه‌ی معصومین علیهم السلام نیز هر یک به نوبه‌ی خود در عصر خویشتن مراقب اعمال خائنانه حکومت‌های زمان خود بودند و تا آن جا که ممکن و قابل عمل بود با کارهای ضد اسلامی آنان مبارزه می نمودند. منافقین برای آن که راه حکومت دلخواه خویش را هموار سازند، فرمانروای بی قید و شرط جامعه‌ی مسلمین باشند و بدون بیم و هراس هر عمل نا روایی را به میل خود انجام دهند تصمیم گرفتند که مسیر افکار مردم را از اسلام راستین بگردانند، مقرراتی که به مسلمین حق نظارت در اعمال حکومت را می دهد از دین حذف نمایند، حکومت قانونی و عدل اسلام را تدریجاً به دست فراموشی بسپارند و استبداد مطلق و بی چون و چرا را جایگزین آن سازند. می دانستند این کارها جامعه‌ی تحقق نمی پوشد و عملی نمی شود مگر آن که علمای دین شناس و آگاه که با سلاح نیرومند ایمان و تقوا مجهزند و جدا سد راه منویات آنان می گردند با قتل یا حبس از میان برداشته شوند، تعالیم الهی را که حاوی آموزشهای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام است به گونه‌ای متحول سازند و خود از آنها بهره برداری کنند، قسمتهایی از عقاید و [صفحه ۳۲۷] اخلاق و احکام اسلام را تحریف نمایند و به نفع خویش نشر دهند، خلاصه هالاهایی را از دین حق حرام و حرام‌هایی را از آن حلال نمایند تا به حکومت مورد نظرشان دست یابند. برای انجام شدن این کارهای خائنانه و ضد اسلامی نقشه‌های بسیار طرح نمودند، عناصر ناپاکی را برای مشاوره به خدمت خواندند، مجالسی تشکیل دادند، خط مشی‌ها اتخاذ نمودند و برای پیمودن آن خطوط، بزرگترین گناهان اجتماعی و اعمال ضد انسانی را مرتکب شدند و تمام این کارها را با اعتراف به یگانگی و نبوت رسول اکرم انجام می دادند. زمانی که پیشوای گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات بود از آینده‌ی تیره اسلام و مسلمین و رویدادهای بعد از خودش مکرر با علی علیه السلام و دیگر کسان صحبت کرده و مسأله‌ی جهاد با فتنه گران را توضیح داده بود و برای نمونه در این جا به یک مورد اشاره می شود: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الْجِهَادَ فِي الْفِتْنَةِ مِنْ بَعْدِي كَمَا كَتَبَ عَلَيْهِمْ جِهَادَ الْمُشْرِكِينَ مَعِيَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْفِتْنَةُ الَّتِي كُتِبَ عَلَيْنَا فِيهَا الْجِهَادُ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فِتْنَةُ قَوْمٍ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ هُمْ مُخَالِفُونَ لِسُنَّتِي وَ طَاعُونَ فِي دِينِي فَقُلْتُ فَعَلَامَ نَقَاتْلُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هُمْ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ عَلَى إِخْدَانِهِمْ فِي دِينِهِمْ وَ فِرَاقِهِمْ لِأَمْرِي وَ اسْتِحْلَالِهِمْ دِمَاءَ عَتْرَتِي» [۹۳]. «ای علی خداوند جهاد در فتنه را بعد از من بر مؤمنین واجب نموده همان طور که جهاد مشرکین را با

من بر آنها واجب ساخته بود. عرض کردم یا رسول الله کدام فتنه است که خداوند بر ما جهاد را واجب نموده است؟ فرمود فتنه [صفحه ۳۲۸] و فساد قومی که به توحید و نبوت شهادت می دهند ولی آنان با سنت من مخالفند و از دین من قدح و عیب جویی می نمایند عرض کردم بر چه معیار ما با آنان بجنگیم با آن که به یگانگی خداوند و نبوت شما شهادت می دهند؟ فرمود برای بدعتهایی که آنان در دین می گذارند، از دستور و امر من تخلف می کنند و ریختن خون عترت مرا حلال می دانند. «بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام برای مبارزه با فتنه گران و بدعت گذاران از طرف حضرت باری تعالی مأمور جهاد بودند وظیفه داشتند در عرصه ی پیکار حضور به هم رسانند و با آنان بجنگند مانند حضرت علی و حضرت حسین سلام الله علیهما. بعضی از ائمه ی معصومین علیهم السلام در ایام امامت خود طبق مسؤولیتی که از طرف حضرت باری تعالی به عهده داشتند برای دفاع از اساس اسلام در آن شرایط سهمگین و خطرناک همواره آماده و مهیا بودند و در پرتو مجاهده و کوشش از راه تدریس و تعلیم یا ضمن مکاتبه و تبادل نامه یا به وسیله ی مضامین دعا و مناجات یا در مجالس خصوصی و تذکرات لازم به افراد، توانستند عده ی زیادی از اشخاص لایق و باهوش را به شایستگی تربیت کنند، اسلام واقعی را به آنان بیاموزند و در خزاین قلوبشان که از دستبرد خائنین دور است به امانت بسپارند. با تشویق و تأکید وادارشان سازند که در سفر و حضر به دگران تعلیم دهند و اسلام قرآنی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده است به آنان بیاموزند و از خطر انحراف فکری و گمراه شدن مصون شان دارند. در این مقاله برای مزید آگاهی خوانندگان محترم قسمتهایی از اعمال ضد اسلامی خلفای جور و پاره ای از بدعتهای منافقین و ناپاکان که به نام دین نشر نموده اند توضیح داده می شود و همچنین قسمتهایی از مبارزات ائمه ی طاهریں علیهم السلام و اصحاب بزرگوارشان که برای خنثی نمودن آن اعمال و [صفحه ۳۲۹] بدعتها انجام داده اند ذکر خواهد شد. اول - یکی از نیرنگ های ضد اسلامی که بنی امیه بر پایه گذاری حکومت استبدادی و فرمانروایی خود سرانه ی خویش به کار بردند این بود که توحید در اطاعت را از یکتاپرستی اسلام حذف نمودند و اعلام داشتند که مفسرین در تفسیر کتاب، خطبا و وعاظ در جمعه و جماعت، مدرسین در مجالس درس و معلمین در مدارس مجاز نیستند از توحید در اطاعت سخن بگویند و آن را ضمن بحث یکتاپرستی توضیح دهند و این مطلب ضمن سخنان امام صادق علیه السلام صریحا آمده است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ بَيْنِي أُمَّتِي أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُطْلَقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ لَكِنِّي إِذَا حَمَلْتُهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَغْرِفُوهُ». [۹۴]. «امام صادق علیه السلام فرمود: بنی امیه مردم را در فرا گرفتن ایمان آزاد گذاردند اما در آموختن شرک، به آنان آزادی ندادند برای آن که اگر حکام بنی امیه در مواقعی خواستند مسلمین را به اعمال مشرکانه وادار سازند شرک را نشناختند و آن کار ناروا و خلاف توحید را انجام دهند.» شاید عده ای از مسلمانان تصور می کنند که در اسلام شرک، منحصر به دو قسم است یکی شرک جلی مثل پرستش بت و آن دیگر شرک خفی مثل ریا ی در عبادت اما از آیات و روایات استفاده می شود که شرک منحصر به این دو قسم نیست بلکه موارد دیگری هست که شارع درباره ی آنها نیز کلمه ی (شرک) را به کار برده است. برای آن که روایت حضرت صادق علیه السلام روشن گردد و معلوم شود چرا [صفحه ۳۳۰] بنی امیه در دوران حکومت استبدادی خویش از مردم در آموختن شرک، سلب آزادی نمودند لازم است درباره ی آن به اختصار توضیح داده شود. «كان مشركو العرب يجادلون المسلمين فيقولون لهم كيف تأكلون ما تقتلونه أنتم ولا تأكلون مما يقتله الله و قتل الله أولى بأكل من قتلکم فهذه مجادلتهم» [۹۵]. مشرکین عرب با مسلمین مجادله می کردند به آنان می گفتند که شما چگونه از گوشت حیوانی که خود آن را کشته اید می خورید اما از گوشت میت که کشته ی خداوند است نمی خورید با آن که کشته ی خدا برای خوردن شایسته تر از کشته ی خود شماست و این امر به صورت مجادله ای بین مشرکین و مسلمانان در آمد قرآن شریف در این باره فرموده است: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِشْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ». [۹۶]. «از گوشت حیوانی که نام خدا بر آن برده نشده است نخورید که این کار گناه است. انسانهای مفسد و شیطان صفت در خفا، دوستان خویش را وامی دارند که با شما مسلمانان در حلیت گوشت حیوان ذبح شده و حرمت گوشت میت

بحث و جدل نمایند. اگر شما مسلمانان تحت تأثیر این سخنان اغفال کننده و خلاف امر الهی قرار گیرید، از شیاطین و اولیای آنها اطاعت نمایید و گوشت میت را بخورید مشرک خواهید بود.» عناصر فاسد و شیاطین اجتماع اگر برخلاف امر الهی دستوری بدهند و مسلمانان دستور آنان را به کار بندند قرآن شریف در این آیه صریحا اطاعتی این چنین را شرک خوانده است. [صفحه ۳۳۱] عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ: «أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ فِي سُورَةِ بَرَاءَةِ» «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» [۹۷] «فَقَالَ: أَمَا انْهَمُ لَمْ يَكُونُوا يَعْبُدُونَهُمْ وَلَكِنْهُمْ كَانُوا إِذَا احْلَوْا لَهُمْ شَيْئًا اسْتَحْلَوْهُ وَإِذَا حَرَمُوا عَلَيْهِمْ شَيْئًا حَرَمُوهُ» [۹۸]. «عدی بن حاتم می گوید به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدم حضرت از سوره ی براءه آیه ای را که در متن حدیث آمده می خواند که ترجمه اش اینست: «اهل کتاب، علما و عباد خود را به حد ربوبیت و خدایی رسانده اند» سپس حضرت در تفسیر این آیه فرمود: حقا آنان علما و عباد خویش را نمی پرستیدند ولی مطیع و فرمانبردار غیر مشروع آنها بودند اگر چیزی را برخلاف امر الهی بر آنان حلال می نمودند آن را بر خود حلال می دانستند و اگر چیزی را بر آنان حرام می نمودند آن را بر خود تحریم می کردند.» عن حذیفه [سُيْلٌ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ]: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ... قَالَ: أَمَا انْهَمُ لَمْ يَكُونُوا يَعْبُدُونَهُمْ وَلَكِنْهُمْ أَطَاعُوهُمْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ» [۹۹]. «حذیفه نیز که از اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود تفسیر آیه را چنین بیان نموده است: اهل کتاب علما و زهاد خود را پرستش نمی نمودند ولی اوامر و نواهی آنان را که در معصیت حضرت باری تعالی بود اطاعت می کردند.» عن علي عليه السلام قال: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ أَطَاعَ مَخْلُوقًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ فَقَدْ كَفَرَ وَاتَّخَذَ إِلَهًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» [۱۰۰]. [صفحه ۳۳۲] علي عليه السلام فرمود: «از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود هر کس امر مخلوقی را در غیر طاعت خداوند بزرگ اطاعت نماید با این عمل ناروا به کفر گراییده و معبودی جز خدای یگانه برای خویش گزیده است.» از آنچه که مذکور افتاد روشن شد که به تصریح قرآن شریف و به موجب روایاتی که از طرق عامه و خاصه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است اگر کسی فرمان مخلوقی را که برخلاف امر الهی است اطاعت نماید از مسیر توحید منحرف شده و عملی مشرکانه انجام داده است و امام صادق علیه السلام ضمن حدیثی این قبیل فرمانبری ها را به شرک طاعت تعبیر فرموده است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» [۱۰۱] قَالَ: «شُرْكُ طَاعَةٍ وَ لَيْسَ شُرْكُ عِبَادَةٍ» [۵۷]. «آیه ای در متن حدیث آمده که ترجمه اش این است: [بیشتر افراد به خدا ایمان نمی آورند مگر آن که مشرکند] امام صادق علیه السلام در تفسیر این ذیل آیه فرموده شرک اینان در طاعت است نه در عبادت.» بنی امیه برای آن که بتوانند زمام امور مسلمین را بدست گیرند، به نام حکومت اسلامی، مستبدانه فرمانروایی نمایند، دستورهای ضد الهی خود را بی چون و چرا به موقع اجرا بگذارند به این نتیجه رسیدند که باید شرک در اطاعت را از فرهنگ اسلام حذف کنند، مردم را از آن بی خبر نگاه دارند، تا ندانند فرمان بردن از دستورهای که مخالف امر الهی باشد موجب شرک در اطاعت می گردد. برای اجرای این نقشه خائنانه، بحث شرک را در خطبه های نماز [صفحه ۳۳۳] جمعه، در مواعظ و عاظ، در مجالس تفسیر و در کلاسهای درس ممنوع نمودند بدین منظور که آن حکم بزرگ اسلامی تدریجاً به دست فراموشی سپرده شود و راه حکومت ظالمانه آنان هموارتر گردد و این همان مطلبی است که حضرت صادق علیه السلام ضمن روایتی که قبلاً مذکور افتاد اعلام نمود و در این جا برای یادآوری خوانندگان عین روایت تکرار می شود. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ بَيْنِي أُمَّيَّةً أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيْمَانِ وَ لَمْ يُطْلَقُوا تَعْلِيمَ الشُّرْكِ لَكِنْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ» [۵۸]. امام صادق علیه السلام فرمود: «بنی امیه، مردم را در فراگرفتن ایمان، آزاد گذاردند اما در آموختن شرک، به آنان آزادی ندادند برای آن که اگر حکام بنی امیه در مواقعی خواستند مسلمین را به اعمال @ مشرکانه وادار سازند شرک را نشناسند و آن کار ناروا و خلاف توحید را انجام دهند.» جلوگیری از آموزش شرک و حذف آن از برنامه ی تعلیم دینی اولین بار به دستور معاویه بن ابی سفیان در منطقه وسیع شام به موقع اجرا گذارده شده است. منع تعلیم و تعلم شرک به معنی از بین بردن پایگاه آزادی و ویران ساختن اساس حکومت قانونی اسلام بود. نمی دانیم این

کار از چه زمان شروع شد و از چه موقع پیاده شدن آن برنامه آغاز گردید ولی با آزمایشهایی که در حکومت معاویه قبل از شروع جنگ صفین به عمل آمد روشن شد که ممنوع شدن آموزش شرک به نتیجه‌ی مطلوب رسیده، اثر زیان بخش آن آشکار گردیده، حکومت آزاد و قانونی اسلامی از یاد مردم شام رفته، مهیای حکومت استبدادی شده‌اند و عملاً آمادگی خود را برای اطاعت کورکورانه [صفحه ۳۳۴] و شرک آمیز اعلام داشته‌اند و در این جا برای نمونه به دو آزمایش اشاره می‌شود. روی ابن شهر آشوب: «ان معاویه لما عزم علی مخالفة الامام امیر المؤمنین علیه السلام اراد اختبار اهل الشام فاشار الیه ابن العاص ان یامرهم بذبح القرع و تذکیته فان اطاعوا فهو صاحبهم و الا فلا، فامرهم بذالك فاطاعوه و صارت بدعة امویة» [۵۹]. «ابن شهر آشوب روایت نموده که معاویه وقتی به مخالفت با امیر المؤمنین علیه السلام مصمم گردید خواست مردم شام را از جهت اطاعت و فرمانبریشان آزمایش نماید. عمرو بن عاص به وی گفت مردم را امر کن تا کدو را مانند بره ذبح کنند و بخورند اگر در این دستور اطاعت نمودند تو صاحب آنها هستی و گرنه، نه. معاویه مردم را به این کار امر نمود اطاعت کردند و از آن پس، ذبح کدو بدعتی گردید از آل امیه.» دستور ذبح کدو از ناحیه‌ی معاویه بین مردم شام زبان به زبان شایع شد و عملاً آن را به موقع اجرا گذاردند پس از مدتی خبر آن دستور به کوفه رسید آن چنان شد که افرادی برای سؤال مسأله‌ی شرعی به علی علیه السلام مراجعه نمودند. عن ابی عبدالله علیه السلام: «أَنَّ امیر المؤمنین سِئِلَ عَنِ الْقُرْعِ [هَلْ] يُذْبَحُ؟ قَالَ: الْقُرْعُ لَيْسَ شَيْءٌ يَذْكُی فَكُلُوهُ وَ لَا تَذْبَحُوهُ وَ لَا یَسْتَهْوِیَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ لَعَنَهُ اللَّهُ» [۶۰]. «امام صادق علیه السلام فرمود از علی علیه السلام درباره کدو سؤال شد که آیا باید ذبح شود حضرت فرمود کدو تذکیه ندارد آن را بدون ذبح بخورید و مراقب باشید که شیطان عقل شما را نبرد و حیران‌تان ننماید.» نتیجه‌ی منع آموزش شرک آن شد که معاویه توانست در دین بدعت [صفحه ۳۳۵] گذارد، خوردن کدو را پس از ذبح اجازه دهد و مردم بدون کوچکترین عکس العمل از وی اطاعت کنند و دستورش را به نام دین به موقع اجرا گذارند. نمونه‌ی دیگری از اطاعت مشرکانه و غیر مشروع مردم شام از معاویه که بر اثر مع تعلیم و تعلم شرک به وقوع پیوست این بود که روز چهارشنبه نماز جمعه خواند و احدی اعتراض نکرد. «و قد بلغ من امرهم فی طاعتهم له انه صلی بهم عند مسیرهم الی صفین الجمعة فی یوم الاربعاء و اعاروه روسهم عند القتال» [۶۱] «کار اطاعت و فرمانبری مردم شام از معاویه به جایی رسید که او در موقعی که رهسپار صفین بود روز چهارشنبه نماز جمعه خواند و مردم در این بدعت آشکار از او پیروی نمودند و به وی اقتدا کردند به علاوه همان مردم سرهای خود را موقع جنگ به معاویه عاریه می‌دادند و خویشتن را فدای او می‌نمودند.» امام حسن مجتبی علیه السلام روزی در مجلس معاویه با تندی انحراف‌های او را خاطرنشان ساخت و ستم‌هایی را که نسبت به اسلام و مسلمین مرتکب شده بود با صراحت تمام به رخ کشید و فرمود: «وَلَكِنَّكَ يَا مُعَاوِيَةَ مِمَّنْ أَبَارَ الشُّنَّ وَ أَحْيَا الْبِدْعَ وَ اتَّخَذَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَ دِينَ اللَّهِ لَعِبًا» [۶۲]. «ولی تو ای معاویه از گروهی هستی که سنتهای الهی را نابود ساخته، بدعتها را احیا نموده، بندگان خدا را برده ساخته و دین حق را به بازی گرفته است.» ملاحظه می‌کنید که معاویه در مدت کوتاهی توانست با منع آموزش [صفحه ۳۳۶] شرک، مردم را همانند برده مطیع بی قید و شرط خود سازد و آنان را کورکورانه به اطاعت از اوامر ضد اسلامی حکومت وادار نماید بدون شک اگر این برنامه که بنی امیه برای حاکمیت استبدادی خویش طرح نموده بودند بدون برخورد با مانع در سراسر مملکت گسترش می‌یافت طولی نمی‌کشید که استبداد مطلق جایگزین حکومت قانونی اسلام می‌گردید، آزادی مسلمین به دست فراموشی سپرده می‌شد و مردم ناچار بودند همه جا دستورهای ظالمانه‌ی حکام جور را به نام دین به موقع اجرا بگذارند. طبق آنچه را که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به روایت فضل بن شاذان در علت سوم جعل اولی الامر بیان فرموده این است که امام مدافع دین حق و مانع از میان رفتن آیین الهی است امام با بدعت گذاران و ملحدین مبارزه می‌کند و نمی‌گذارد آنان چیزی بر دین بیفزایند یا از آن بکاهند. براساس این مأموریت الهی ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام با بنی امیه به مبارزه برخاستند، از تغییر سنن و احکام جلوگیری نمودند، توحید در اطاعت را به مردم آموختند و ضمن تفسیر آیات و نشر احادیث رسول گرامی به آنان فهماندند اگر مسلمانی از کسی اطاعت نماید که دستورش برخلاف امر

الهی است به حکم کتاب و سنت، با این عمل از مسیر توحید، منحرف شده و به شرک در اطاعت گراییده است. در این جا قسمتی از روایات ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام که درباره‌ی شرک در اطاعت رسیده است نقل می‌شود: «وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» [۶۳]. «اگر پدر و مادر تو را وادارند که شرک آوری و غیر خدا را که حق [صفحه ۳۳۷] نمی‌دانی شریک او قرار دهی آنان را اطاعت منما». قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَيَّا صَيَّامُوا لَهُمْ وَلَا صَيَّلُوا وَلَكِنْ أَمَرُوهُمْ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَأَطَاعُوهُمْ. ثُمَّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ أَطَاعَ مَخْلُوقًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَقَدْ كَفَرَ وَ اتَّخَذَ إِلَهًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» [۶۴]. «علی علیه السلام در تفسیر آیه فرموده است: فرزندان برای والدین روزه نمی‌گرفتند و نماز نمی‌گذاشتند ولی آنان را به معصیت خدا امر می‌کردند و فرزندان اطاعت می‌نمودند سپس علی علیه السلام فرمود از رسول گرامی شنیدم که می‌فرمود هر کس مخلوقی را در غیر طاعت الهی اطاعت نماید کافر شده و معبودی غیر خداوند برای خود گزیده است.» «اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» [۶۵]. «یهود و نصاری، علما و عباد خود را در مقابل خداوند به ربوبیت گرفته‌اند.» عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُمَا قَالَا: «أَمَيَّا وَ اللَّهِ مَيَّا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَيَّلُوا وَ لَكِنَّهُمْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَامًا وَ حَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالًا فَاتَّبَعُوهُمْ وَ عَيَّدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» [۶۶]. امام باقر و امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده‌اند: «یهود و نصارا برای علما و عباد خود روزه و نماز به جا نمی‌آوردند ولی آنان حرامی را حلال و حلالی را حرام می‌نمودند و یهود و نصارا از آنان پیروی می‌کردند و ناآگاه با این پیروی و اطاعت، علما و عباد خود را می‌پرستیدند.» «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ [صفحه ۳۳۸] يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِعًّا» [۶۷]. «مشرکان غیر خدا را به الهیت گرفتند برای آن که آلهه مایه‌ی عز و بزرگی آنان باشند. چنین نیست عن قریب به عبودیت و بندگی الهی خود کافر می‌شوند و از آنان تبری می‌جویند.» عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «لَيْسَتِ الْعِبَادَةُ هِيَ السُّجُودُ وَ لَا الرُّكُوعُ وَ إِنَّمَا هِيَ طَاعَةُ الرَّجَالِ مَنْ أَطَاعَ مَخْلُوقًا فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ فَقَدْ عَيَّدَهُ» [۶۸]. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است: «مقصود از عبادتی که در آیه آمده رکوع و سجده نیست بلکه مراد اطاعت و فرمانبری از رجال قدرتمند است سپس فرمود هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت نماید با این عمل ناروا او را بندگی کرده است.» «سَأَلَ الْمَأْمُونُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنْ يَكْتُبَ لَهُ مَخْصَصَ السَّلَامِ عَلَى سَبِيلِ الْإِيجَازِ وَ الْإِخْتِصَارِ فَكَتَبَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ وَ إِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ وَ لَا طَاعَةَ لَهُمَا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا لِعَیْرِهِمَا فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» [۶۹]. «مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام درخواست نمود که خالص اسلام را به اختصار برای او بنویسد حضرت خواسته او را پذیرفت و در ضمن راجع به پدر و مادر چنین نوشت ... نیکی به پدر و مادر واجب است اگرچه مشرک باشند ولی اطاعت آنها و اطاعت غیر آنها در معصیت خداوند جایز نیست چه آن که برای آفریده‌های خداوند در معصیت او طاعتی مجاز شناخته نشده است.» این قبیل روایات در کتب احادیث بسیار آمده است. ائمه‌ی معصومین علیهم السلام [صفحه ۳۳۹] با احیای آیات قرآن مجید و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موفق شدند توجه مردم را به شرک در اطاعت معطوف دارند، آنان را از مسیر فرمانبری‌های کورکورانه بگردانند و نگذارند اعمالی از قبیل تذکیه‌ی کدو و نماز جمعه در روز چهارشنبه تکرار شود و این یکی از مبارزه‌های ائمه‌ی معصومین علیهم السلام با نیرنگ‌های بدعت آمیز آل امیه بود که با سعی و کوشش انجام دادند. دوم - مهمترین از منع تعلیم و تعلم شرک زمینه‌هایی بود که معاویه در ایام حیات خود برای دگرگونی و تغیر احکام و سنن الهی پی ریزی نمود و در زمان یزید آشکار گردید و حضرت حسین بن علی علیهما السلام بین راه مکه و کربلا موقعی که با لشکر حر مواجه گردید قسمتی از آنها را شرح داد. «أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ - وَ تَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ - وَ عَطَّلُوا الْحِدُودَ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفَقِيءِ - وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ» [۷۰]. «آگاه باشید که هیأت حاکمه کنونی مملکت اسلام که یزید در راس آنان قرار دارد اطاعت شیطان را بطور دائم پذیرا شده‌اند، اطاعت خداوند رحمان را ترک گفته‌اند، آشکارا جامعه را به راه فساد، سوق داده‌اند، مقررات کیفری اسلام را تعطیل نموده‌اند، در آمد بیت المال را مختص خود ساخته‌اند، حرام خدا را حلال

و حلال او را حرام نموده‌اند.» مسلم بن عقیل نماینده‌ی حضرت حسین بن علی علیهما السلام در جواب عیدالله زیاد همان پاسخ را گفت که حضرت حسین علیه السلام درباره‌ی حکومت مستبدانه یزید و عمالش بیان فرموده: قَالَ ابْنُ زَيْدٍ: يَا ابْنَ عَقِيلٍ أَتَيْتَ النَّاسَ وَهُمْ جَمِيعٌ فَشَتَّتَ بَيْنَهُمْ [صفحه ۳۴۰] وَفَرَّقْتَ كَلِمَتَهُمْ وَحَمَلْتَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ. قَالَ: [كَلَّا] لَسْتُ لِدَلِّكَ أَتَيْتُ وَلَكِنَّ أَهْلَ الْمَضَرِّ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاكَ قَتَلَ خِيَارَهُمْ وَسَفَكَ دِمَاءَهُمْ وَعَمِلَ فِيهِمْ أَعْمَالَ كَثِيرَى وَفَقِصَرَ فَأَتَيْنَاهُ لِنَأْمُرَ بِالْعَدْلِ وَنَدْعُو إِلَى [حُكْمِ] الْكِتَابِ. «[۷۱].»

«ابن زیاد به مسلم گفت: پسر عقیل، مردم گرد هم جمع بودند و به کارهای روزانه‌ی خویش اشتغال داشتند تو آمدی آنان را متفرق ساختی، اختلاف کلمه ایجاد نمودی و گروهی را به جنگ گروه دیگر وا داشتی. مسلم جواب داد من برای ایجاد اختلاف به کوفه نیامدم آمدنم برای این بود که مردم این شهر عقیده دارند پدر تو خوبان شان را کشت، خونشان را ریخت و رفتار مستبدانه‌ای همانند روش پادشاهان ایران و روم در پیش گرفت ما به این شهر آمدم تا مردم را به عدل و داد فرمان دهیم و آنان را به کتاب الهی دعوت نمایم.» برای برانداختن چنین توطئه‌ای خطیر و برنامه‌ای ظالمانه تنها بیان احادیث رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم کافی نبود و مشکل توطئه را حل نمی‌کرد. مبارزه با آن برنامه خائنه دو راه بیشتر نداشت یا باید مسلمانان به رهبری و امامت حضرت حسین علیه السلام قیام نمایند و انقلابی خونین بر ضد حکومت یزید و آل امیه به پا کنند، شخص یزید را از کرسی خلافت به زیر آورند، به حکومت ننگین و ظالمانه اش خاتمه دهند و دین حق را از آن توطئه‌ها مصون دارند یا باید حسین و یارانش با عزمی ثابت مقابل یزید بایستند، برای آن که مراتب جنایت حکومت وقت را ارائه دهند از حیات خود چشم‌پوشند، به بزرگترین فداکاری تن در دهند و شخصیت یزید را در افکار [صفحه ۳۴۱] عمومی لکه دار سازند. برای شق اول، مردم به حضرت حسین علیه السلام نامه نوشتند، با مسلم بن عقیل بیعت نمودند و مراتب وفاداری خود را ابراز داشتند ولی در این امر ثابت قدم نماندند و بیعت خویش را نقض کردند و حضرت حسین علیه السلام در پایان سخنرانی خود موقع ملاقات با لشکر حر بن یزید ریاحی فرمود: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ؛ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ؛ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَيْبَى وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ وَ الْمَغْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ» [۷۲]. «اگر آن را که باید انجام ندادید، عهد مرا نقض نمودید و بیعت مرا از گردن خود برداشتید به جانم قسم که چنین کاری نزد شما قبیح و منکر نیست چه این عمل را درباره‌ی پدرم، برادرم و پسر عمم مسلم بن عقیل انجام دادید. فریب خورده کسی است که به وعده‌های شما طمع بندد و به آن اعتماد نماید.» وقتی مردم به وظیفه‌ی دینی عمل نمودند، بیعت خود را شکستند و از التزام و تعهدی که سپرده بودند سر باز زدند حضرت حسین علیه السلام و بستگان و اصحاب با ایمانش شق دوم را انتخاب نمودند، شهادت را گزیدند و همه کشته شدند، اهل بیت بزرگوارش به اسارت تن دادند و رهسپار کوفه و شام گردیدند و خلاصه آل امیه بزرگترین ستم را درباره‌ی فرزندان پیامبر روا داشتند. مجموع قضایای شهادت و اسارت از آنان در افکار عمومی اثر بسیار بدی به جای گذارد و همین امر زمینه‌ی سقوط آنان را برای همیشه فراهم آورد. «رُوي أَنَّ الْحَجَّاجَ بْنَ يُوسُفَ كَتَبَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ بْنِ: أَرَدْتُ [صفحه ۳۴۲] أَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكَ فَاقْتُلْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَكَتَبَ عَبْدُ الْمَلِكِ إِلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَجَنَّبَنِي دِمَاءَ بَنِي هِاشِمٍ وَاحْفَظْهَا فَإِنِّي رَأَيْتُ آلَ أَبِي سَفْيَانَ لَمَّا أُولِعُوا فِيهَا - لَمْ يَلْبَثُوا [إِلَى] أَنْ أزالَ اللَّهُ الْمُلْكَ عَنْهُمْ - وَبَعَثَ بِالْكِتَابِ سِرًّا» [۷۳]. «حجاج بن یوسف نامه‌ای به عبدالملک مروان نوشت و در آن اظهار نظر کرد که اگر می‌خواهی حکومت تثبیت گردد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را به قتل برسان. عبدالملک به او پاسخ داد که مرا از کشتن بنی هاشم برکنار نگاهدار و خودت نیز خونشان را حفظ کن زیرا من مشاهده کردم که آل ابی سفیان بر اثر حرصی که در کشتن بنی هاشم داشتند طولی نکشید که خداوند زمامداری و حکومت را از آنان زایل فرمود و عبدالملک این نامه را به طور محرمانه برای حجاج فرستاد.» البته حادثه‌ی خونین کربلا و قتل عزیزان اسلام را آل ابوسفیان به وجود آوردند ولی سایر بنی امیه نیز در این جرم سهیم بودند حتی بعد از واقعه کربلا اعقاب بنی امیه روز کشته شدن حسین علیه السلام را عید می‌گرفتند و قتل آن حضرت را به یکدیگر تبریک می‌گفتند و همین عمل ناروا بر خشم دوستداران اهل بیت می‌افزود و انتظارشان را برای فرا رسیدن روز کیفر آنان تشدید

می نمود. علی علیه السلام در آخر خطبه‌ی ۱۰۴ بنی امیه را مخاطب ساخته و چنین فرموده است: «فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ يَا بَنِي أُمَيَّةَ عَمَّا قَلِيلٍ لَتُغَرِّقُنَّهَا فِي أَيْدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارٍ عِدُوَّكُمْ» [۷۴]. [صفحه ۳۴۳] «به خدا سوگند ای بنی امیه طولی نمی کشد که خواهید دانست حکومت از دست شما خارج شده و در بیت دشمنان شما (بنی عباس) استقرار یافته است.» ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذیل همین خطبه قسمتی از تاریخ غلبه‌ی بنی عباس و سقوط بنی امیه را نقل نموده و با استناد به تاریخ شرح داده است که نام حضرت حسین علیه السلام و اهل بیت بزرگوارش در انقلاب خونین بنی عباس نقش بسیار مؤثر داشته و عده‌ی زیادی از بنی امیه به تلافی حادثه‌ی خونین کربلا کشته شده‌اند و اجسادشان در رهگذرها و خرابه‌ها طعمه‌ی سگ‌های ولگرد شده است. جالب آن که پس از روی کار آمدن عباسیان به قتل افراد زنده از بنی امیه قناعت نشد، بلکه خلفای مرده بنی امیه نیز مورد خشم و نفرت بوده از این رو قبور آنان را هم می شکافتند، باقیمانده اجسادشان را از قبر بیرون می آوردند و در حضور مردم به آتش می کشیدند. علاقه مندان به تاریخ سقوط بنی امیه می توانند به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید خطبه ۱۰۴ مراجعه نمایند. خلاصه حضرت حسین علیه السلام با قیام خود و اهل بیت و یارانش در روز عاشورا توانست بدعت گذاران و الحاد ملحدین را از اثر بیندازد، توطئه‌های ضد اسلامی آل امیه را خنثی نماید، از تغییر احکام و سنن الهی جلوگیری کند، بنی امیه را در افکار عمومی مسلمین مورد انزجار و تنفر شدید قرار دهد و زمینه‌ی سقوطشان را برای همیشه فراهم آورد. سوم - یکی دیگر از طرقی که منافقین و عناصر ضد اسلام برای تغییر سنن و احکام دین و پیشبرد منویات خائنانه‌ی خود به کار می بستند از میان بردن افراد عالم و متقی بود چه می دانستند این مردان دین شناس و باایمان از قبیل رشید هجری، میثم تمار، عمرو بن حمق و حجر بن عدی و نظایر [صفحه ۳۴۴] آنان از کسانی نیستند که خیانت منافقین را نادیده انگارند و از کنار آن بی تفاوت بگذرند این گروه طبق وظیفه‌ی شرعی، خویشان را موظف می دانستند با منافقین مبارزه کنند، سخنان ضد اسلامی آنان را برملا سازند و نگذارند افکار مسلمانان را از مسیر اسلام واقعی بگردانند و به گمراهی و ضلالت شان سوق دهند. حکام منافق برای آن که موانع را از میان بردارند و راه خود را هموار سازند به قتل این افراد شریف همت می گماردند و آنان را از میان بر می داشتند. در زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس، ائمه‌ی معصومین علیهم السلام برای انجام بزرگترین مأموریت الهی خود یعنی حفظ اساس اسلام با شرایطی بسیار سخت و دشوار مواجه بودند. از طرفی لازم بود بوسیله‌ی اصحاب عالم و بزرگوار خویش همواره مراقب اوضاع و احوال اسلام و مسلمین باشند، از تغییر احکام و سنن جلوگیری نمایند، دست ملحدین و بدعت گذاران را از دین حق کوتاه سازند و مردم باایمان را از گمراهی و ضلالت که هدف حکام جور بود مصون دارند. از طرف دیگر لازم بود در حفظ حیات اصحاب خویش کوشا باشند، آنان را از شر مأمورین حکومت‌های ظالم محافظت نمایند، نگذارند در زندانها مورد شکنجه و اذیاد قرار گیرند و سرانجام مانند رُشید هجری‌ها و حجر بن عدیه‌ها خون پاکشان به زمین ریخته شود. برای آن که این دو مقصد مقدس یعنی جلوگیری از تغییر احکام و سنن و حفظ حیات اصحاب، جامه‌ی تحقق بباشد و حداکثر تبلیغ دین با حداقل ضرر از ناحیه‌ی حکام جور میسر گردد ائمه‌ی معصومین علیه السلام به پیروان خود دستور اکید دادند که از تبلیغات علنی در مجامع عمومی بپرهیزند، تعالیم اولیای [صفحه ۳۴۵] دین را در خفا و دور از اطلاع مأمورین، به افراد علاقه مند بیاموزند و احدی از دوستداران اهل بیت حق ندارد سخنان ائمه‌ی معصومین را که سر آنان است فاش نماید و آن را بین مردم شایع سازد و در این باره روایات بسیاری از اولیای اسلام رسیده است که در این جا به بعضی از آنها استشهاد می شود. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» [۷۵] «فَقَالَ أَمَّا وَاللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَسْيَافِهِمْ - وَلَكِنْ أَذَاعُوا عَلَيْهِمْ وَأَفْشَوْا عَلَيْهِمْ فَقَتَلُوا» [۷۶]. «امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه‌ای که در متن حدیث آمده و ترجمه اش این است که «گروهی پیامبران را به ناحق می کشتند» فرمود: آگاه باشید به خدا قسم آنان پیامبران را با شمشیر خود نمی کشتند بلکه سر آنان را فاش می نمودند و بر اثر آن کشته می شدند.» و عنه علیه السلام قال: «مَا قَتَلْنَا مَنْ أَذَاعَ حَدِيثَنَا قَتْلَ خَطَاً وَ لَكِنْ قَتَلْنَا قَتْلَ عَمْدٍ» [۷۷]. «و نیز فرموده است: آن کس که حدیث سری ما را فاش می کند و آن را نشر می دهد به قتل خطایی ما را

نکشته بلکه به قتل عمد کشته است.» عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنْ كَانَ فِي يَدِكَ هَذِهِ شَيْءٌ - فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَمْ تَعْلَمْ هَذِهِ فافْعَلْ.» قَالَ وَكَانَ عِنْدَهُ إِنْسَانٌ قَتَدَاكَرُوا الْإِذَاعَةَ فَقَالَ اخْفِظْ لِسَانَكَ تَعِزَّ وَ لَا تُمَكِّنِ النَّاسَ مِنْ قِيَادِ رَقَبَتِكَ فَتَدَلَّ.» [۷۸]. عثمان بن عیسی از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که فرمود: اگر در این دست چیزی است اگر می توانی دست دیگری را آگاه مکن. [صفحه ۳۴۶] راوی می گوید بعضی از افراد در حضور حضرت بودند و پیرامون افشای راز و نشر آن مذاکره شد حضرت فرمود: زبانت را نگاهدار عزیز خواهی بود و مردم را با گفته‌ی خویش بر خود مسلط منما که به خواری دچار خواهی شد.» قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تُذِيعُوا أَمْرَنَا وَلَا تُحَدِّثُوا بِهِ إِلَّا أَهْلَهُ فَإِنَّ الْمَذِيعَ عَلَيْنَا أَمْرُنَا أَشَدُّ عَلَيْنَا مَوْنُهُ مِنْ عَدُوِّنَا.» [۷۹]. «امام صادق علیه السلام فرمود: مطالب ما را پخش نکنید و جز به افراد شایسته و لایق به کسی نگویید. بی گمان کسی که سخنان پنهان ما را شایع می کند کفایت امر او برای ما از دشمنانمان سخت تر و سنگین تر است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَخُولِ قَالَ: قَالَ لِي الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمَذِيعُ عَلَيْنَا سِرُّنَا كَالشَّاهِرِ بَيْنَيْهِ عَلَيْنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ بِمَكْنُونِ عَلِمْنَا فَدَفَنَهُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ. يَا ابْنَ النُّعْمَانِ! إِنَّ الْمَذِيعَ لَيْسَ كَقَاتِلِنَا بَيْنَيْهِ بَلْ هُوَ أَعْظَمُ وَزْرًا - بَلْ هُوَ أَعْظَمُ وَزْرًا بَلْ هُوَ أَعْظَمُ وَزْرًا. مَنْ كَتَمَ أَمْرَنَا زَيْنَهُ اللَّهُ بِهِ - فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعْطَاهُ حَظَّهُ - وَوَقَاهُ حَرَّ الْحَدِيدِ وَصَيْقُ الْمَحَابِسِ» [۸۰]. «محمد بن نعمان احول حدیث مفصلی را از امام صادق علیه السلام نقل نموده که قسمتی از مضامین آن بدین شرح است می گوید، امام صادق علیه السلام به من فرموده. کسی که راز ما را به ضرر ما شایع نماید همانند کسی است که بروی ما شمشیر کشیده است خدای رحمت کند بنده‌ای را که مطالب نهفته ما را بشنود، آن را ناشنیده انگارد و زیر پای خود دفن نماید. ای پسر نعمان آن کس که سر ما را پخش می کند همانند کسی نیست که با شمشیر خود، ما را کشته باشد بلکه گنااهش بزرگتر است و این جمله را سه بار تکرار فرموده آن کس که راز ما را پنهان می دارد خداوند در دنیا و آخرت او را زیبا و آراسته خواهد داشت، بهره اش را به وی عطا خواهد نمود و او را از حرارت شمشیر و تنگی زندانها مصون می دارد.» [صفحه ۳۴۷] عَنْ حَفْصِ بْنِ نَعْمَانَ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَيَّامَ قَتْلِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ مَوْلَاهُ فَقَالَ لِي: يَا حَفْصُ حَدَّثْتُ الْمُعَلَّى بِأَشْيَاءَ فَأَذَاعَهَا فَأَبْتُلِي بِالْحَدِيدِ» [۸۱]. حفص بن نعمان می گوید: در ایام قتل معلی بن خنیس که از دوستان امام صادق علیه السلام بود شرفیاب محضر آن حضرت شدم به من فرمود: ای حفص من مطالبی را به معلی گفتم او رازداری ننموده و گفته‌ی ما را نشر داد در نتیجه به حرارت شمشیر مبتلا گردید و او را کشتند.» نظایر این روایات در کتب حدیث بسیار آمده و همه‌ی آنها ناظر به امر تقیه است ائمه‌ی معصومین علیهم السلام برای آن که دوستان خود را از شر مأمورین حکام جور محافظت نماید و کشته نشوند پیوسته به آنان توصیه می نمودند اسرار ما را فاش نکنید، مطالب ما را در مجالسی که افراد ناشناخته هستند ابراز ننمایید، ما را دچار زحمت نکنید و خویشان را در معرض خطر زندان و مرگ قرار ندهید. بعضی از ائمه‌ی طاهرين عليهم السلام در مواقعی ناچار شده‌اند از دوستان بسیار ارزنده و پراح خود تبری نمایند و در حضور مردم وانمود کنند که به آنان علاقه ندارند تا مأمورین حکومت سخنان امام را که در مجلس علنی القا نموده گزارش دهند و بدین وسیله آن صحابی گرامی را از خطر قتل برهانند. یکی از اینان زراره بن اعین است که امام صادق علیه السلام در پاره‌ای از موارد در حضور اشخاص علنا او را از خود طرد نموده و مورد انتقادش قرار داده است و کسانی سخنان امام را به اطلاع وی رسانده‌اند. زراره با ناراحتی برای حضرت این چنین پیام فرستاد: [صفحه ۳۴۸] «جعلني الله فداك انه لا يزال الرجل و الرجلان يقدمان فيذكران انك ذكرتني و قلت في» [۸۲]. خداوند مرا فدایت کند پیوسته یک نفر و دو نفر به ملاقاتم می آیند و به من می گویند که شما درباره ام چنین و چنان فرموده‌ای. امام علیه السلام به وسیله‌ی بعضی از کسان و بستگان زراره که مورد اطمینان بودند برای او پیام محبت می فرستاد، مراتب علاقه‌ی خویش را نسبت به وی ابراز می داشت و علت تبری خود را بیان می فرمود. از آن جمله: - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَقْرَأُ مِنِّي عَلَى وَإِلَيْكَ السَّلَامُ وَقُلْ لَهُ إِنَّي أَعْيَيْكَ دِفَاعًا مِنِّي عَنْكَ فَإِنَّ النَّاسَ وَالْعِدُوَّ يُسَارِعُونَ إِلَيَّ كُلِّ مَنْ قَرَّبْنَاهُ وَحَمِدْنَا مَكَانَهُ لِيَدْخُلَ الْأَذَى فِيمَنْ نُحِبُّهُ وَنُقَرِّبُهُ وَيَذْمُونَهُ لِمَحَبَّتِنَا لَهُ وَقُرْبِهِ وَدُنُوهُ مِنَّا وَيَرُونَ إِدْخَالَ الْأَذَى عَلَيْهِ وَقَتْلَهُ وَ

يَحْمَدُونَ كُلٌّ مِّنْ عَيْنَيْهِ نَحْنُ وَ إِن يُحْمَدُ أَمْرُهُ فَإِنَّمَا أَعْيَبَكَ لِأَنَّكَ قَدْ اشْتَهَرْتَ بِنَا وَ بِمِثْلِكَ إِلَيْنَا وَ أَنْتَ فِي ذَلِكَ مَذْمُومٌ عِنْدَ النَّاسِ غَيْرِ
مَحْمُودٍ الْآثَرِ بِمَوَدَّتِكَ لَنَا وَ لِمِثْلِكَ إِلَيْنَا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْيَبَكَ لِيَحْمَدُوا أَمْرَكَ فِي الدِّينِ بِعَيْبِكَ وَ نَقْصِكَ وَ يَكُونَ بِذَلِكَ مِنَّا دَفْعُ شَرِّهِمْ
عَنْكَ ... فَإِنَّكَ وَ اللَّهُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَ أَحَبُّ أَصْحَابِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيًّا وَ مَيِّتًا» [۸۳] «عبدالله بن زرارہ می گوید: امام صادق علیه
السلام به من فرمود: سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو این که من در مجالس تو را عیب گفتم برای این بود که از تو دفاع نمایم
زیرا امروز مردم و دشمنان از طرفی کوشش دارند کسی را که به ما نزدیک است و ما از او به نیکی یاد می کنیم بیازارند و مذمتش
نمایند برای آن که دوستدار ما است و به ما نزدیک است و نظرشان درباره ی چنین کسی اذیت دادن و کشتن است از طرف دیگر
کسی را تمجید می کنند [صفحه ۳۴۹] که ما او را به عیب و نقص یاد می کنیم و عیب گویی من از تو برای این بود که به وابستگی
و ارتباط با ما شهرت یافته ای و معروف شده ای که متمایل به ما هستی و همین شهرت موجب شده است که نزد مردم مورد مذمت
قرار گرفته ای و من برای دفع شر آنان تو را با عیب و نقص یاد نمودم. قسم به خدا تو محبوبترین افراد نزد من هستی و محبوبترین
اصحاب پدر من هستی چه در حال حیات و چه پس از مرگ.» خلاصه ائمه ی معصومین علیهم السلام برای حفظ حیات اصحاب و
شیعیان خویش توصیه اکید می نمودند که اسرار آنان را فاش نمایند و مطالب شان را بین مردم پخش نکنند به علاوه در مواقعی که
لازم بود از بعضی از اصحاب خویش تبری می جستند و بدین وسیله آنان را از خطر زندان و قتل مصون می داشتند. جالب آن که
ائمه ی معصومین علیهم السلام در پاره ای از مواقع برای رعایت مصلحت اسلام و مسلمین، تقیه می نمودند و سخنانی متفاوت
می گفتند تا جایی که به نظر بعضی از دوستانشان که از سر مطلب آگاهی نداشتند شگفت آور و عجیب می آمد. عَنْ مُوسَى بْنِ
أَشِيمٍ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ [عَنْ مَسْأَلَةٍ] فَأَجَابَنِي فِيهَا [بِجَوَابٍ] فَأَنَا جَالِسٌ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بِعَيْنِهَا
فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي فَدَخَلَ رَجُلٌ آخَرُ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بِعَيْنِهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي وَ خِلَافِ مَا أَجَابَ بِهِ صَاحِبِي فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ
عَظُمَ عَلَيَّ فَلَمَّا خَرَجَ الْقَوْمُ نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا ابْنَ أَشِيمٍ كَأَنَّكَ جَزَعْتَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّمَا جَزَعْتُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَقَاوِيلَ فِي مَسْأَلَةٍ وَاحِدَةٍ
فَقَالَ يَا ابْنَ أَشِيمٍ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ دَاوُدَ أَمْرَ مُلْكِهِ» «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ [عَنْ مَسْأَلَةٍ] فَأَجَابَنِي فِيهَا [بِجَوَابٍ] فَأَنَا
جَالِسٌ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بِعَيْنِهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي ثُمَّ جَاءَهُ [رَجُلٌ] آخَرُ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بِعَيْنِهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي وَ
أَجَابَ صَاحِبِي فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَظُمَ عَلَيَّ» [۸۴]. «موسی بن اشیم می گوید به حضور حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم و
مسأله ای را سؤال نمودم حضرت جواب فرمود: [صفحه ۳۵۰] من نشسته بودم که مردی وارد شد و همان مسأله را پرسید حضرت
جوابی مخالف جواب من داد سپس شخص دیگری وارد شد و او نیز همان مسأله را سؤال نمود حضرت جوابی داد که خلاف
جواب من و خلاف جواب سائل دوم بود. من از این اختلاف جواب ناراحت شدم و این کار در نظرم عظیم آمد.» عَنْ عَلِيِّ السَّائِي
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِي رِسَالَةٍ: «وَلَا تَقُلْ لِمَا بَلَغَكَ عَنَّا أَوْ نَسِبْ إِلَيْنَا هَذَا بَاطِلٌ وَ إِن كُنْتَ تَعْرِفُ خِلَافَهُ فَإِنَّكَ لَا
تَدْرِي لِمَ قُلْنَا وَ عَلَى أَى وَجْهِ وَ صِفَةٍ» [۸۵]. «علی سائی از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند که: آن حضرت در نامه ای به او
نوشته که اگر چیزی از ما به تو رسید یا به ما منتسب نمودند نگو این باطل است اگرچه خلاف آن را از ما بدانی زیرا تو آگاه نیستی
ما آن مطلب را چرا گفته ایم و در چه اوضاع و شرایطی به زبان آورده ایم.» اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر
در تقیه به سر می بردند و حیاتشان از گزارش جاسوسان حکام جور در خطر بود که ناچار بودند در مواقعی خود را معرفی نکنند یا
از معرفی یکدیگر خودداری نمایند. رَوَى أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَمْضِي يَوْمًا فِي أَسْوَاقِ الْمَدِينَةِ - وَ خَلْفَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَذَبَ رَجُلٌ ثَوْبَ أَبِي الْحَسَنِ - ثُمَّ قَالَ لَهُ مِنَ الشَّيْخِ فَقَالَ لَا أَعْرِفُهُ» [۸۶]. «روایت شده است که امام صادق علیه السلام
روزی در بازار مدینه گذر می کرد و فرزند گرامیش حضرت موسی الکاظم پشت سر آن حضرت بود مردی لباس او را کشید و
پرسید این پیرمرد که پیشاپیش می رود کیست؟ فرمود او را نمی شناسم.» ائمه ی طاهرين علیهم السلام در شرایطی آن چنان سخت و
جانکاه به تربیت [صفحه ۳۵۱] فقهای لائق همت گماردند و دین شناسانی آگاه پرورش دادند و آنان نیز با مجاهده و کوشش از

طرفی اسلام راستین را به افراد علاقه مند آموختند و آنها را مؤمن واقعی بار آوردند و از طرف دیگر به مقدار ممکن مانع فعالیت‌های ضد اسلامی خائنین شدند و دین خدا را از دستبرد ملحدین و بدعت گذاران مصون داشتند. - عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دَرَهَمًا وَلَا دِينَارًا وَإِنَّمَا وَرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حَظًّا وَافِرًا فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا تَأْخُذُونَهُ فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عِدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَاتِّحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ» [۸۷]. «امام صادق علیه السلام فرموده است: علما ورثه‌ی انبیا هستند اما انبیا درهم و دینار به ارث نگذاشته‌اند بلکه احادیث و تعالیم ارث آنان است. کسی که چیزی از آن تعالیم را اخذ نماید به حظ وافر دست یافته است. به علم خود نگاه کنید که از چه شخصی اخذ می‌کنید چه در بین ما اهل بیت در هر نسلی افراد عادل و عالمی بوده‌اند که تحریف کنندگان، اضافات مبطلین و تأویل جهال را از دین حق نفی می‌کنند.» این علمای بزرگ و خدمتگزاران شرع مقدس همان اصحاب بزرگوار و شاگردان مکتب اهل بیت بوده‌اند که در هر عصری در سخت‌ترین شرایط دین حق را ابلاغ نموده و به افراد لایق رساندند. قدر و منزلت این فقهاء صدیق و خدمتگزار اسلام در آن زمان بقدری رفیع و ارزشمند بود که حضرت رضا علیه السلام ضمن سخنان خود ارج آنان را در امت اسلام همانند انبیاء در بنی اسرائیل معرفی فرموده است. [صفحه ۳۵۲] رَوَى أَنَّهُ قَالَ: «مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ - كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ» [۸۸]. نتیجه آن که سومین راه و روشی را که ائمه‌ی معصومین علیهم السلام برای حفظ اساس اسلام اتخاذ نمودند رعایت تقیه بود از این رو مطالب اسلامی را که مورد مخالفت حکام جور بود در پنهان به اصحاب و دوستان خود می‌آموختند و به آنان اکیداً توصیه می‌نمودند که از اذاعه و پخش آنها خودداری نمایند و بدین وسیله خویششان را از خطرات زندان، شکنجه و کشته شدن مصون دارند. چهارم - جلوگیری از امر به معروف و نهی از منکر یکی دیگر از طرقی بود که حکام جور و منافقین برای پیشبرد منویات خائنانه خود به کار می‌بستند و اجازه نمی‌دادند مسلمانان از این حکم الهی که عامل بزرگ استقرار دین حق و بر جای ماندن آیین الهی است استفاده کنند و زمامداران مستبد و خود سر را با امر به معروف و نهی از منکر از اعمال زشت و رفتار پلید شان بازدارند. و کان عبدالملک له اقدام علی سَفْكِ الدَّمَاءِ و لما قالت له ام الدرداء: بلغنی انک شربت الطلی بعد العبادة و النسک! فقال: ای و الله! و الدماء ایضا شربتھا! و کانت اول بادره صدرت منه و تعتبر منهاجا لسیرته انه نهی عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و قال: لا یامرني احد بتقوی الله الا ضربت عنقه [۸۹]. عبدالملک مروان در ایام حکومت خود خونریزی را در پیش گرفت و مردم بسیاری را به قتل رساند. ام الدرداء به وی گفت شنیده‌ام بعد از آن همه عبادت و زهد اینک شراب می‌نوشی پاسخ داد آری به خدا قسم خون [صفحه ۳۵۳] نیز می‌نوشم. اولین امر ناروا و ضد اسلامی که در اوج قدرت و فرمانروایی از وی صادر شد و آن از سیره‌ی واضح او به حساب آمد این بود که مانع شد مردم امر به معروف و نهی از منکر نمایند و از پی این دستور با صراحت گفت هر کس مرا به تقوا و پرهیزکاری امر کند او را می‌کشم. با این دستور خشن و ضد اسلامی که عبدالملک صادر نمود دهانها بسته شد، نفس‌ها در سینه‌ها حبس گردید و احدی جرات انتقاد نداشت و اگر کسانی در بعضی از مواقع سخن می‌گفتند سرنوشت شان مرگ بود. عبدالملک مروان در یکی از سالهای حکومتش ایام حج در مکه به منبر رفت و با مردم سخنانی گفت. ابوحمزه‌ی ثمالی از قول کسی که خود در مجلس حاضر بوده چنین نقل نموده است: وقتی سخنان عبدالملک به مواعظ و نصایح رسید مردی از بین مستمعین برخاست به عبدالملک گفت با رفق و مدارا سخن بگویند شما امر می‌کنید و خود امتثال امر نمی‌نمائید نهی می‌کنید و خود نهی پذیر نیستید موعظه می‌گویید و خود متعظ نمی‌شوید. آیا ما باید به سیره و روش شما اقتدا کنیم یا مطیع شما باشیم؟ اگر بگویید به سیره‌ی ما اقتدا نمایید چگونه به سیره ستمکاران اقتدا کنیم؟ و چه دلیلی بر پیروی از گناهکارانی است مال خدا را به خود اختصاص داده‌اند و بندگان الهی را برده‌ی خود ساخته‌اند؟ اگر بگویید باید امر ما را اطاعت کنید و نصیحت ما را پذیرا باشید چگونه به مردم نصیحت می‌گویید کسی که خودش قلبی ناپاک و دلی آلوده دارد یا چگونه اطاعت کسی واجب است که درستکاری و عدالتش ثابت نشده است؟ او سخنان دیگری از این قبیل گفت و در پایان ابوحمزه‌ی

ثمالی از قول شخص حاضر در محضر چنین گفت: [صفحه ۳۵۴] فَقَامَ إِلَيْهِ بَعْضُ أَصْحَابِ الْمَسَاحِ فَقَبَضَ عَلَيْهِ وَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ عَهْدِنَا بِهِ وَلَا نَذَرِي مَا كَانَتْ حَالُهُ [۹۰]. پس از این سخنان کسانی از افراد مسلح حرکت کردند، به سویش رفتند و او را گرفتند، این آخرین باری بود که وی را دیدیم و نمی‌دانیم چه به سرش آمد. عبدالله بن زبیر در مکه مدعی خلافت بود عبدالملک، حجاج بن یوسف را مأمور نمود تا به مکه برود و با او بجنگد و به حیاتش خاتمه دهد. حجاج به مکه آمد و به فعالیت‌های گوناگونی دست زد از آن جمله موقعی که عبدالله زبیر در بیت متحصن گردید حجاج، منجینی ساخت و در کوه ابوقبیس نصب نمود و از آن جا سنگ و آتش به سوی عبدالله زبیر می‌ریخت بر اثر این کار پرده‌ی حرم آتش گرفت و با سرعت شعله توسعه می‌یافت در این موقع از ناحیه‌ی جده ابری برخاست و با رعد و برق بالای حرم آمد و به شدت بارید بر اثر آن آتش پرده خاموش شد سپس ابر از بالای کوه ابوقبیس صاعقه‌ای فرو فرستاد و منجیق حجاج را با آنچه در آن بود به آتش کشید پس از این واقعه حجاج جنگ را ترک گفت و جریان امر را به اطلاع عبدالملک رساند. حجاج، با آن که مرد خون‌خواری بود و از کشتن انسانها باک نداشت گویی از این رویداد به وحشت افتاد و تصمیم گرفت از کشتن عبدالله زبیر و حامیان او دست بردارد اما عبدالملک مروان از او خونخوارتر شده بود و در پاسخ حجاج چنین نوشت. [صفحه ۳۵۵] «اما بعد فان بنی اسرائیل کانوا اذا بوا قربانا فتقبل منهم بعث الله نارا من السماء فاكلته و ان الله قد رضى عملک و تقبل قربانک فجذنی امرک و السلام» [۹۱]. در بنی اسرائیل معمول چنین بود که وقتی قربانی می‌نمودند و مورد قبول قرار می‌گرفت خداوند آتش از آسمان فرو می‌فرستاد و آن قربانی را طعمه‌ی خود می‌ساخت از این که صاعقه آمده معلوم می‌شود خداوند از عمل تو رضایت دارد و قربانیت قبول شده است پس در کار خود جدی باش و السلام. ائمه‌ی معصومین علیهم السلام برای آن که امر به معروف و نهی از منکر را که حافظ آزادی مسلمین و پایگاه قانونی نظارت ملی است زنده نگاه دارند و نگذارند این حکم بزرگ الهی از میان برود درباره‌ی ارزش و اهمیتش سخن بسیار گفتند و خطر از میان رفتن آن را با بیاناتی گوناگون خاطر نشان ساختند و در این جا فقط به ذکر چند حدیث اکتفا می‌شود. عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي» [۹۲]. علی علیه السلام فرمود: «تمام اعمال نیک و جهاد در راه خدا در مقابل امر به معروف و نهی از منکر همانند ترشح آب دهان در مقابل دریایی بزرگ و بی کران است.» و عنه علیه السلام فی کلام هذا ختامه: «مَنْ تَرَكَ إِنْكَارَ الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسَانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءُ» [۹۳]. و نیز در کلامی که این جمله پایان آن است فرمود: [صفحه ۳۵۶] «کسی که انکار منکر را با دل و دست و زبان خود ترک گوید او مرده‌ای است در بین زنده‌ها.» عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... قَالَ: «لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَيْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْتَغْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ فَيَذْءُوكُمْ خِيَارُكُمْ وَلَا يُشِيبُ تَجَابُ لَهُمْ» [۹۴]. حضرت ابوالحسن علیه السلام فرموده است: البته امر به معروف و نهی از منکر نماید و گرنه اشرار و بدان بر شما گمارده می‌شوند در این موقع پاکان و نیکان شما دعا می‌کنند و خواسته‌ی آنان به اجابت نمی‌رسد. البته در مورد امر به معروف و نهی از منکر نیز مانند سایر موارد رعایت موقع و اشخاص را به دوستان خود توصیه می‌نمودند و تاکید داشتند که خویشان را در معرض ذلت و خطر قرار ندهند. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «ان الله عزوجل قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ» [۹۵]. امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند تمام امور مؤمن را به خودش وا گذارده ولی ذلت و خواری نفسش را به وی تفویض ننموده است.» پنجم - یکی دیگر از طرقی که منافقین و حکام جور برای تضعیف دین اسلام و تثبیت حکومت جائرانهای خویش به کار می‌بردند این بود که به نام رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مسائل اعتقادی یا احکام دینی یا مدح نا پاکان و ذم پاکان حدیث جعل می‌نمودند و بین مسلمین نشر می‌دادند تا بدین وسیله [صفحه ۳۵۷] آنان را به گمراهی سوق دهند و موجبات انحراف شان را از صراط مستقیم فراهم آورند. ائمه‌ی طاهرين عليهم السلام معمولاً مراقب بودند تا آن سخنان خائنانه را براندازند و ناصحیح بودن آن روایات مجعول را به مردم خاطر نشان سازند گرچه گاهی آن روایات اثر سوء خود را به جای می‌گذارد و موجب گمراهی بعضی از افراد می‌شد و در این جا برای شاهد به یک مورد اشاره می‌شود. روی

عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی رضی الله عنه عن ابراهیم بن ابی محمود قال: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَزُويهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ* وَاللَّهُ مَا قَالَ [رسول الله] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَذَلِكَ - إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْزِلُ مَلَكًا إِلَى السَّمَاءِ كُلِّ لَيْلَةٍ فِي الثَّلَاثِ الْأَخِيرِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَأَمْرُهُ فَيَنَادِي أَهْلَ مَنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيهِ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ [يَا طَالِبَ الْخَيْرِ فَأَقْبِلْ] يَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ فَلَا يَزَالُ يَنَادِي بِهِذَا حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلَى مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكُوتِ السَّمَاءِ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. [۹۶].

حضرت عبدالعظیم الحسنی از ابراهیم بن ابی محمود روایت نموده که گفت به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم یا بن رسول الله چه می فرمایید درباره ی حدیثی که مردم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که فرموده است خداوند در هر شب جمعه به آسمان دنیا فرود می آید؟ حضرت رضا علیه السلام در پاسخ فرمود خدا لعنت کند آنان را که خیانت می کنند و سخنان را از مواضعشان تحریف می نمایند. به خدا قسم رسول گرامی این چنین فرموده است گفته ی پیامبر این است که خداوند در ثلث آخر هر شب فرشته ای را به آسمان دنیا فرو می فرستد و [صفحه ۳۵۸] در شب جمعه از اول شب امر می کند به آن فرشته که ندا دهد آیا درخواست کننده ای هست که به وی عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای هست که توبه اش را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده ای هست که او را بیامرزم؟ ای طالب خیر و خوبی پیش آی و رو آور. ای طالب شر و بدی طلبت را کوتاه کن. پیوسته آن فرشته این نداها را تکرار می کند تا سفیدی صبح بدمد وقتی فجر طالع گردید به جایگاه خود در ملکوت آسمان برمی گردد. این حدیث را پدرم برای من از جدم روایت نمود و او از آبائش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. این روایت و دیگر روایاتی از این قبیل که از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جعل شد نه تنها در عوام مردم اثر سوء گذارد و آنان را گمراه ساخت بلکه افراد تحصیل کرده و عالم نیز تحت تاثیر قرار گرفتند و از صراط مستقیم دین الهی منحرف شدند. ابن تیمیه از جمله افراد عالمی بود که از این روایت مجعول متأثر گردید، مدلول آن را در منبر به زبان آورد و عملاً به مردم ارائه نمود و بیماری اعتقادی خویش را به پیروان خود انتقال داد. مسأله ی جعل حدیث یکی از برنامه های حکومت های ظالم و افراد خائن بود و این کار انگیزه های متعدد داشت و در مورد افراد مختلف صورت می گرفت. یکی از انگیزه های مهم انگیزه ی سیاسی بود یعنی با جعل حدیث از رسول اکرم شخصیت خوبی را درهم بشکنند و شخص بدی را مورد تکریم و احترام رسول گرامی قرار دهند. از آن جمله معاویه بن ابی سفیان حاضر شد صد هزار درهم به سمره بن جندب بدهد که او روایت کند از رسول گرامی: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي [صفحه ۳۵۹] قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ». [۹۷]. که این آیه حاکی از دورویی و نفاق درباره ی علی علیه السلام آمده است و آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ». [۹۸]. درباره ی ابن ملجم سمره بن جندب با صد هزار درهم موافقت نمود گفت دوست هزار درهم می دهد هم قبول نکرد سیصد هزار درهم قبول نکرد و بالاخره چهارصد هزار درهم را قبول نمود و حدیث از قول رسول گرامی ساخت تنقیح المقال رجال، مامقانی (سمره بن جندب) ص ۶۹ مجلد ۲. مرحوم مامقانی در شرح حال سمره مطالبی را نوشته و از جرائم او جنایاتی نقل نموده از آن جمله می گوید وقتی حاکم بصره بود. «یخرج من داره مع فاصته رکبانا فلا يمر بحيوان ولا طفل ولا عاجز ولا غافل الاسحقه هوا واصحابه بخیلهم». ص ۶۹. «سمره بن جندب از خانه اش با اطرافیانش بیرون می آمد و در مسیر خود هر حیوان و طفل، عاجز و غافلی را با اسبان خود پایمال می کرد. ابن بطوطه در سفر نامه ی خود می گوید: اوقاتی که من در دمشق بودم روز جمعه به مسجد جامع دمشق رفتم ابن تیمیه در منبر مشغول سخنرانی و موعظه بود. «فكان من جملة كلامه ان قال: ان الله ينزل الى سماء الدنيا كنزولي هذا! فنزل درجة من درج المنبر. فعارضه فقيه مالكي يعرف بابن الزهراء و انكرها تكلم به فقامت العامة الى هذا الفقيه و ضربوه بالايدي و النعال ضربا كثيرا [صفحه ۳۶۰] حتى سقطت عمامته». [۹۹].

«از جمله سخنان این بود که گفت خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید مانند فرود آمدن من از منبر آن گاه از جا حرکت کرد و از یک پله منبر به زیر آمد. یکی از فقهای مالکی به نام ابن الزهراء در مجلس حضور داشت با گفته ابن تیمیه معارضه نمود و آن را نادرست خواند مردمی که مستمع بودند به حمایت ابن تیمیه به پا خاستند فقیه مالکی را با دستها و کفشهای خود بسیار زدند تا جایی که عمامه از سرش افتاد. به زدن او اکتفا نکردند سپس وی را با وضع موهنی به خانه‌ی عزالدین بن مسلم قاضی حنبلی‌ها بردند قاضی دستور داد زندانش نمودند و بعدا او را با تعزیر کیفر داد.» اگر دین شناسان واقعی دینی ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام نمی‌بودند و مردم را از روایات مجعولی که به نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشر داده بودند آگاه نمی‌ساختند قطعاً بسیاری از مسلمانان درباره‌ی خدا و صفات او دچار گمراهی می‌شدند و از معتقدات صحیح اسلامی محروم و بی بهره می‌ماندند. واضعین حدیث نه فقط از زبان رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم جعل روایت می‌نمودند و مردم را به گمراهی سوق می‌دادند بلکه به منظور درهم شکستن قدر و منزلت اهل بیت علیهم السلام از قول آنان نیز حدیث می‌ساختند تا به شکلی از محبوبیت شان بکاهند و زبان به بدگویی آنان بکشایند. ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در این قبیل موارد نیز دوستان خود را آگاه می‌نمودند تا ندانسته تحت تاثیر گفته‌ی دشمنان قرار نگیرند و آن روایات مجعول را تلقی به قبول ننمایند. [صفحه ۳۶۱] قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مَحْمُودٍ فَقُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : «يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ عِنْدَنَا أَخْبَاراً فِي فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَضْلِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَهِيَ مِنْ رِوَايَةِ مُخَالِفِيكُمْ وَلَا نَعْرِفُ مِثْلَهَا عِنْدَكُمْ أَفَنَدِينُ بِهَا؟ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ لَقَدْ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ أَضِغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَيَّدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَيَّدَ عَبْدَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَيَّدَ إِبْلِيسَ ثُمَّ قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ إِنَّ مُخَالِفِينَا وَضَعُوا أَخْبَاراً فِي فَضَائِلِنَا وَجَعَلُوهَا عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ أَحَدُهَا الْغُلُوُّ وَثَانِيهَا التَّقْصِيرُ فِي أَمْرِنَا وَثَالِثُهَا التَّضْرِيحُ بِمَتَالِبِ أَعْدَائِنَا فَإِذَا سَمِعَ النَّاسُ الْغُلُوَّ فِينَا كَفَرُوا شِيعَتَنَا وَنَسَبُوهُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِرُبُوبِيَّتِنَا وَإِذَا سَمِعُوا التَّقْصِيرَ اعْتَقَدُوهُ فِينَا وَإِذَا سَمِعُوا مَتَالِبَ أَعْدَائِنَا بِأَسْمَائِهِمْ ثَلَبُونَا بِأَسْمَائِنَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» [۱۰۰]. «یابن ابی محمود اذا اخذ الناس یمینا و شمالا فالزم طریقتنا فانه من لزمنا لزمناه و من فارقنا فارقناه» [۱۰۱]. «ابراهیم بن ابی محمود می‌گوید به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم یابن رسول الله نزد ما اخباری است در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و فضل شما اهل بیت و این اخبار به روایت مخالفین شماست و نظایر آنها را در اخبار شما نشناخته و سراغ نداریم آیا ما به آن اخبار دل ببندیم و گرایش یابیم؟ حضرت فرمود ای پسر ابی محمود پدرم خبر داد از پدرش از جدش که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر کسی با دقت و به منظور فراگیری به سخنان ناطقی گوش دهد او را با این کار عبادت نموده است اگر ناطق از خدا بگوید خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان بگوید شیطان را عبادت نموده است. سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای پسر ابی محمود مخالفین ما اخباری را در فضایل ما وضع نمودند و آنها را به سه قسم قرار دادند قسم اول غلو، قسم دوم کوتاهی و نارسایی در کار ما و قسم سوم تصریح به نقایص و عیوب دشمنان ما [صفحه ۳۶۲] موقعی که مردم اخبار غلو را درباره‌ی ما می‌شنوند شیعیان ما را تکفیر می‌کنند و می‌گویند اینان به ربوبیت ائمه عقیده دارند موقعی که اخبار نارسایی ما را می‌شنوند آنها را می‌پذیرند و به نارسایی ما معتقد می‌شوند وقتی می‌شنوند اسم دشمنان ما ذکر شده و از آنان به عیب و نقص یاد شده است آنان نیز اسم ما را می‌برند و به عیب و نقص منتسب می‌نمایند با آنکه خداوند در قرآن شریف دستور داده است به کسانی که غیر خدا را پرستش می‌کنند دشنام نگویند تا آنان ندانسته به خداوند دشنام ندهند. ای پسر ابی محمود وقتی مردم به انحراف گرایش یافتند و راه چپ و راست در پیش گرفتند تو در طریق ما ثابت و استوار باش که هر کس ملازم ما باشد ما هم ملازم او خواهیم بود و هر که از ما جدا شود ما نیز از او جدا می‌شویم.» از مجموع بحث این نتیجه به دست آمد که در گفته‌ی فضل بن شاذان از قول حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام سه علت برای جعل اولی الامر آمده است به شرحی که توضیح داده شد علت اول و دوم ناظر به امر حکومت اسلامی و اداره‌ی شؤون مختلف کشور از قبیل ایجاد امنیت، حفظ

مرزها، تنظیم ارتش، جنگ با مهاجمین، اجرای حدود، حمایت مظلوم، کیفر ظالم، نظم بیت المال و دیگر اموری که نظایر اینهاست و این منصب فقط چند روزی در اختیار علی علیه السلام قرار گرفت و در زمان امامت سایر ائمه طاهری حکومت ظاهری کشور اسلام در دست بنی امیه و بنی عباس بود. علت سوم جعل اولی الامر ناظر به حفظ اصل اسلام یعنی جلوگیری از تغییر احکام و سنن و منع افزایش چیزهایی بر دین به دست بدعت گذاران یا کاستن چیزهایی از دین به دست ملحدین و عناصر بی ایمان است و این علت از علت اول و دوم به مراتب مهمتر و سنگین تر است و ائمه معصومین علیهم السلام برای تحقق بخشیدن به علت سوم، حداکثر مجاهده را معمول داشتند و در راه حفظ اساس اسلام به مشقتهای سنگین تن دادند و هر یک از آنان در [صفحه ۳۶۳] عصر امامت خود موفق شدند فقهایی لایق و دین شناسانی بایمان تربیت کنند و آیین الهی را آن طور که بر پیامبر گرامی نازل شده بود به آنان بیاموزند. به علاوه موظف شان ساختند که در راه تبلیغ دین حق بکوشند، آنچه را که خود یاد گرفته اند به افراد مورد اطمینان تعلیم دهند و در انجام این مأموریت جمیع جهات مصلحت را رعایت نمایند. اینان وظایف محوله را به خوبی انجام دادند، اسلام راستین را در شرایط سخت و اختناق آمیز به افراد مستعد آموختند، آنان را مسلمان واقعی بار آوردند و پیوسته بر تعداد شیعیان و پیروان اهل بیت افزودند. بدین منوال در عصر هر امامی گرایش مردم به خاندان عصمت زیادت می شد و هر قدر جرایم و جنایات خلفای جور فزونتر می گردید پیروان اهل بیت افزایش می یافت سرانجام در زمان امام عسکری علیه السلام عده ی زیادی از مردم با پیروی از روش اهل بیت علیهم السلام دارای اسلام راستین بودند. پس از سپری شدن عمر امام یازدهم و آغاز غیبت صغری حضرت مهدی علیه السلام تا مدتی روابط پنهان بین امام معصوم و فقها و علمای شیعه آن زمان برقرار بود آنان نیز برنامه های عصر ائمه معصومین علیهم السلام را ادامه دادند و تعالیم اهل بیت را به عناصر صالح آموختند. در غیبت کبری نیز این روش دنبال گردید و در هر عصری فقها و علمای نسل بعد جایگزین فقها و علمای نسل قبل می شدند و معارف اهل بیت را نشر می دادند و هر سال بر تعداد شیعیان و پیروان مذهب جعفری افزوده می شد. در خلال این پیشروی ها گاهی عمال حکومت های جور به وجود بعضی از فقها و علمای شیعه پی می بردند آنان را دستگیر و زندانی می نمودند و سرانجام می کشتند اما دیگران از این رویدادهای دردناک خود را [صفحه ۳۶۴] نمی باختمند و در انجام وظیفه دلسرد نمی شدند و همچنان به نشر معارف اهل بیت ادامه می دادند. هم اکنون با گذشت قرنهای بی شماری از عصر ائمه طاهری علیهم السلام آن قدر کتاب که حاوی سخنان ائمه طاهری علیهم السلام است به قلم فقها و محدثین و مفسرین شیعه نوشته شده که از بین بردن آنها ممکن نیست و همچنین آن قدر عدد شیعیان در سراسر جهان افزایش یافته که مذهب جعفری در ردیف مذاهب رسمی اسلام شناخته شده و نابود ساختن این مذهب بزرگ با آن همه پیروان علاقه مند ناشدنی است. خلاصه منافقین و حکام جور برای تغییر سنن و احکام اسلام و زیر و رو کردن اساس دین نقشه بسیار طرح نمودند و کوشش فراوان معمول داشتند ولی ائمه معصومین علیهم السلام با تربیت علمایی بزرگ و پرورش شیعیانی صدیق توانستند نقشه ی خیانتکاران را برهم زنند، مانع فعالیت گسترده ی آنان گردند و اسلام راستین را در جامعه ی مسلمین نگاهداری نمایند.

پاورقی

- [۱] بقره ۱۲۴. [۲] تحف العقول، ص ۴۳۷. [۳] تحف العقول، صص ۴۳۹ و ۴۴۱. [۴] تحف العقول، صص ۴۳۹ و ۴۴۱. [۵] تحف العقول، صص ۴۳۹ و ۴۴۱. [۶] تحف العقول، صص ۴۴۱، ۴۳۹. [۷] عیون اخبار الرضا، مجلد ۲، ص ۱۲۱. [۸] عیون اخبار الرضا، مجلد ۲، ص ۱۰۰. [۹] تحف العقول، ص ۴۳۸. [۱۰] نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۳. [۱۱] عیون اخبار الرضا، مجلد ۲، ص ۱۰۱. [۱۲] نهج البلاغه، خطبه ی ۴۰. [۱۳] تحف العقول، ص ۳۲۱. [۱۴] شرح ابن میثم، مجلد ۱، ص ۱۰۳. [۱۵] جامعه شناسی ساموئل کینگ، ص ۱۶۲. [۱۶] لذات فلسفه، صص ۳۳۹، ۳۳۸ و ۳۴۰. [۱۷] لذات فلسفه، صص ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰. [۱۸] لذات فلسفه، صص ۳۳۸ و ۳۳۹.

۳۳۹ و ۳۴۰. [۱۹] لذات فلسفه، صص ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰. [۲۰] لذات فلسفه، صص ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳. [۲۱] لذات فلسفه، ص ۳۴۰.

[۲۲] لذات فلسفه، ص ۳۴۴. [۲۳] ملک / ۱۴. [۲۴] عیون اخبار الرضا، مجلد ۲، ص ۱۰۱. [۲۵] عیون اخبار الرضا، مجلد ۲، ص ۱۰۱.

[۲۶] کافی، مجلد اول، ص ۲۰۰. [۲۷] نهج البلاغه، خطبه ۳۴. [۲۸] انعام / ۱۲۴. [۲۹] تحف العقول، ص ۴۴۰. [۳۰] نفس المهموم، ص ۵۰. [۳۱] مشکوٰۃ الانوار، ص ۳۲۵. [۳۲] شرح ابن ابی الحديد، مجلد ۲۰، ص ۲۵۸. [۳۳] تحف العقول، ص ۳۵۸. [۳۴] سیره ی ابن هشام، مجلد ۱، ص ۴۲۴. [۳۵] عیون اخبار الرضا، ص ۱۰۱. [۳۶] حکومتی بدست مردم، ص ۱۵۱. [۳۷] جامعه شناسان ساموئل کینگ، ص ۱۸۰. [۳۸] سیمای شجاعان، ص ۱۷۸. [۳۹] حکومتی به دست مردم، صص ۱۸۷ و ۱۹۰. [۴۰] حکومتی بدست مردم، صص ۱۸۷ و ۱۹۰. [۴۱] نشریه ی مؤسسه در راه حق، شماره ی ۲۷، ص ۶. [۴۲] سیر حکمت در اروپا، مجلد سوم، ص ۱۳۰. [۴۳] مجموعه ی درام، مجلد ۲، ص ۱۱۷. [۴۴] امالی صدوق، ص ۱۹۳. [۴۵] نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۵. [۴۶] روم / ۱۰. [۴۷] عیون اخبار الرضا، ص ۱۰۱. [۴۸] امالی شیخ مفید، ص ۲۸۸. [۴۹] کافی، مجلد ۲، ص ۴۱۵. [۵۰] تفسیر مجمع البیان، مجلد ۴ - ۳، ص ۳۵۸. [۵۱] انعام / ۱۲۱. [۵۲] توبه / ۳۱. [۵۳] تفسیر در المنثور، مجلد ۳، ص ۲۳۰. [۵۴] تفسیر در المنثور، مجلد ۳، ص ۲۳۱. [۵۵] تحف العقول، ص ۴۲۰. [۵۶] یوسف / ۱۰۶. [۵۷] کافی، مجلد ۲، ص ۳۹۷. [۵۸] کافی، مجلد ۲، ص ۱۵. [۵۹] کافی، مجلد ۶، پاورقی ص ۳۷۰. [۶۰] کافی، مجلد ۶، ص ۳۷۰. [۶۱] مروج الذهب، مجلد ۳، ص ۳۲. [۶۲] تحف العقول، ص ۲۳۳. [۶۳] لقمان / ۱۴. [۶۴] تحف العقول، ص ۴۲۰. [۶۵] توبه / ۳۱. [۶۶] تفسیر مجمع البیان، مجلد ۶ - ۵، ص ۲۳. [۶۷] مریم / ۸۱ و ۸۲. [۶۸] تفسیر برهان، ذیل آیه. [۶۹] عیون اخبار، مجلد ۲، ص ۱۲۴. [۷۰] نفس المهموم، ص ۱۱۵. [۷۱] دمعۃ الساکبۃ، ص ۲۸۰. [۷۲] نفس المهموم، ص ۱۱۵. [۷۳] بحار الانوار، مجلد ۴۶، ص ۲. [۷۴] نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۴. [۷۵] آل عمران / ۱۱۲. [۷۶] وسائل، مجلد ۱۱، صص ۴۹۶ - ۴۹۳. [۷۷] وسائل، مجلد ۱۱، صص ۴۹۶ - ۴۹۳. [۷۸] وسائل، مجلد ۱۱، صص ۴۹۶ - ۴۹۳. [۷۹] وسائل، مجلد ۱۱، صص ۴۹۶ - ۴۹۳. [۸۰] مستدرک الوسائل، مجلد ۲، ص ۳۸۲. [۸۱] مستدرک الوسائل، مجلد ۲، ص ۳۸۲. [۸۲] تنقیح المقال (رجال مامقانی) زراره. [۸۳] تنقیح المقال (رجال مامقانی) زراره. [۸۴] بحار الانوار، مجلد ۲، صص ۱۸۶، ۲۴۰. [۸۵] بحار الانوار، مجلد ۲، صص ۱۸۶، ۲۴۰. [۸۶] سفینه البحار، مجلد ۲ (وقی)، ص ۶۸۰. [۸۷] کافی ج ۱، حدیث ۲، ص ۳۲. [۸۸] بحار، مجلد ۷۵، ص ۳۴۶. [۸۹] الامام الصادق، تالیف اسد حیدر، مجلد ۱، ص ۱۱۱. [۹۰] کتاب امالی شیخ مفید، مجلس سی و سوم، ص ۲۸۰. [۹۱] لسان العرب، کلمه ی «لحد». [۹۲] نهج البلاغه، کلمه ی ۳۷۴. [۹۳] مشکوٰۃ الانوار، ص ۵۲. [۹۴] مشکوٰۃ الانوار، ص ۵۰. [۹۵] وسائل، مجلد ۱۱، ص ۴۲۴. [۹۶] من لا یحضره الفقیه، مجلد اول، ص ۴۲۱. [۹۷] بقره / ۲۰۴ و ۲۰۵. [۹۸] بقره / ۲۰۷. [۹۹] سفر نامه ی ابن بطوطه، مجلد اول، ص ۵۷. [۱۰۰] انعام / ۱۰۸. [۱۰۱] عیون اخبار الرضا، مجلد اول، ص ۳۰۴.